



لابی اسرائیل

و سیاست خارجی آمریکا

نویسندگان:

پروفسور جان مرشایمر، دانشگاه شیکاگو

استفان والت، استاد دانشگاه هاروارد

مترجم:

اسفندیار خدایی، دکترای مطالعات آمریکا، دانشگاه تهران

فهرست مطالب

۳	مقدمه
۵	آمریکا چقدر به اسرائیل کمک میکند؟
۷	کمکهای آمریکا به اسرائیل از چه زمانی باب شد؟
۹	منافع اسرائیل منافع آمریکا نیست
۱۰	استدلالاتهای اخلاقی در حمایت از اسرائیل باطل است
۱۲	لابی اسرائیل چه میکند؟
۱۴	لابی اسرائیل بیشترین نفوذ را بر کنگره دارد
۱۶	نفوذ لابی اسرائیل در افکار عمومی آمریکا
۱۹	لابی اسرائیل با سیاست خارجی آمریکا در خاورمیانه چه میکند؟
۲۰	تروریسم ضد آمریکایی ریشه در اسرائیل دارد
۲۲	نقش لابی اسرائیل در حمله به عراق
۲۳	نقش لابی اسرائیل در بحران سوریه
۲۴	لابی اسرائیل با ایران چه میکند؟
۲۷	نتیجه‌گیری
۲۸	لابی اسرائیل به منافع اسرائیل هم آسیب زده است
۲۹	دغدغه اسرائیل دغدغه آمریکا نیست
۳۱	راهبرد موازنه از راه دور
۳۳	اسرائیل در راهبرد موازنه از راه دور
۳۷	با لابی اسرائیل چه کنیم؟
۴۲	حرف آخر

مقدمه

انتخابات آمریکا سال آینده برگزار می‌شود. (این کتاب در سال ۲۰۰۷ یعنی آخرین سال دولت جرج بوش نوشته شده است). نامزدهای دموکرات و جمهوری خواه مشغول رقابتند. آنها در زمینه‌های گوناگون با هم اختلاف دارند. مثلاً موضوع کاهش یا افزایش مالیات، بیمه‌های اجتماعی سلامت، مسئله سقط جنین و حقوق هم‌جنس‌گرایان، خطر روسیه، خطر خیزش چین، خطر تروریسم و القاعده و نحوه برخورد با تهدید بلندپروازی‌های هسته‌ای ایران. اما فقط یک موضوع مقدس وجود دارد که نامزدهای هر دو حزب بر آن توافق دارند و آن حمایت بی‌قیدوشرط از اسرائیل است. در این زمینه نه تنها اختلاف نظری وجود ندارد، بلکه نامزدهای هر دو حزب گوی سبقت را از همدیگر می‌ربایند تا خود را در دفاع از اسرائیل مصمم‌تر نشان دهند.

به سخنان کاندیداهای اصلی جمهوریخواهان و دموکراتها درباره اسرائیل توجه کنید: میت رامنی از رهبران اصلی جمهوری خواه و کاندیدای احتمالی این حزب خطاب به لابی صهیونیستی ایپک^۱ چنین گفت: «امنیت اسرائیل امنیت ماست. ما خطر ایران هسته‌ای را درک می‌کنیم؛ و من این قضیه را در اولویت قرار خواهم داد. در سه جمله عرض می‌کنم: توقف ایران شدنی است، ایران باید متوقف شود، ایران متوقف می‌شود». جام مک‌کین دیگر کاندیدای اصلی جمهوریخواهان در انتخابات سال آینده می‌گوید: «ما بر روی امنیت اسرائیل با احدی مصالحه و معامله نخواهیم کرد». هیلاری کلینتون از مهمترین کاندیداهای دموکرات نیز اینگونه می‌گوید: «رسالت ما دفاع از اسرائیل بعنوان سمبل جهان آزاد و دموکراتیک در سرزمین تروریسم، رادیکالیسم، افراط‌گرایی، استبداد و تحجر است». دیگر کاندیدای مهم دموکراتها، سناتور سیاهپوست باراک اوباما که گاهی سخنان دلسوزانه‌ای درباره مردم فلسطین گفته، در اجلاس ایپک آشکارا اعلام کرد: «اگر من رئیس‌جمهور شوم، روابط خوب با اسرائیل را حفظ خواهم کرد».

¹ (AIPAC) American Israel Public Affairs Committee

چرا سیاستمداران جمهوری خواه و دموکرات که در تمام زمینه‌های اقتصادی و سیاسی و فرهنگی با هم اختلاف دارند، در موضوع اسرائیل یکصدا و متفق‌القولند، بلکه در در حمایت بی‌قیدوشرط از اسرائیل گوی سبقت را از همدیگر می‌ربایند؟ چرا وقتی که خاورمیانه مطرح می‌شود، همه چیز بجز امنیت اسرائیل، بی اهمیت می‌شود؟ چرا سیاستمداران آمریکایی بی‌توجه به افکار عمومی مردم خاورمیانه و حتی مردم آمریکا، با اسرائیل نرد عشق می‌بازند و آشکارا حفظ منافع اسرائیل را اولویت خود حتی بالاتر از منافع آمریکا در روابط با جهان عرب و اسلام می‌شمارند؟

برای توجیه کمک‌های سخاوتمندانه و حمایت‌های بی‌قیدوشرط آمریکا از اسرائیل، پاسخ‌های مختلفی به سوال بالا داده شده. در این کتاب بحث خواهیم کرد که هیچکدام از این پاسخ‌ها، حمایت‌های بی‌دریغ آمریکا از اسرائیل را توجیه نمی‌کند. ممکن است برخی استدلال کنند که اسرائیل یک سرمایه‌استراتژیک گرانبها برای آمریکا در خاورمیانه است. برخی می‌گویند اسرائیل مهمترین متحد آمریکا در جنگ با تروریسم در قلب جهان اسلام است. برخی نیز ادعا می‌کنند دفاع از اسرائیل وظیفه انسانی و اخلاقی ماست، زیرا اسرائیل تنها کشور آزاد و دموکراتیک منطقه است که ارزشهای مشترکی با ما دارد.

هیچکدام از فرضیه‌های بالا قادر به توجیه رفتار سیاستمداران آمریکایی در همراهی، همدلی و همصدایی با اسرائیل نیست. مثلاً اسرائیل، کار آمریکا در جنگ با تروریسم را مشکل‌تر می‌کند نه آسان‌تر؛ زیرا حمایت از اسرائیل زمینه‌ساز دشمنی مسلمانان با آمریکا شده و کار گروه‌های تروریستی نظیر القاعده در عضوگیری و محبوبیت در جهان اسلام را آسان‌تر کرده است و حملات تروریستی یازده سپتامبر را توجیه کرده است و حمله‌کنندگان را برای مردم منطقه در جایگاه قهرمان نشانده است. همچنین این ادعا که آمریکا از نظر اخلاقی متعهد به دفاع از اسرائیل است، درست نیست؛ چون در دعوای اسرائیل و فلسطین، این اسرائیل است که جایگاه قدرتمندتری دارد و پیوسته مرزهای مورد تایید آمریکا و سازمان ملل را نادیده گرفته است و سرزمین‌های فلسطینیان را اشغال کرده است. اتفاقاً الزامات اخلاقی ایجاب می‌کند که آمریکا جانب طرف مظلوم این دعوا را بگیرد یا لاقلاً بی‌طرف باشد. لکن ما هیچ وقت نشنیدیم که

کاندیدای طرفدار فلسطین یا حتی با موضع بی‌طرف، وارد گود رقابتها در انتخابات ریاست-جمهوری یا حتی سنای کنگره آمریکا شود.

تنها پاسخ به سوال بالا، نقش لابی قدرتمند اسرائیل در آمریکاست. [همانطور که در لیبرالیسم اقتصادی حاکم بر آمریکا، بازار آزاد، رقابت تجاری و عدم دخالت مستقیم دولت در اقتصاد، اصل اساسی محسوب می‌شود، در سیستم سیاسی لیبرال آمریکا، نیز رقابت آزاد و بی‌رحمانه‌ای حاکم است و حق‌گرفتنی است؛ لذا شهروندان و گروهها مجازند برای نیل به اهداف و منافع خود با ایجاد تشکل‌ها و لابی با سیاستمداران و توجیه افکار عمومی تلاش و رقابت کنند و قیدهای قانونی چندانی برای مقابله با لابی‌ها وجود ندارد. مترجم] لابی اسرائیل شامل تعداد زیادی افراد و تشکل‌هاست که فعالانه در تلاشند که سیاست خارجی آمریکا را به نفع اسرائیل سوق دهند. این لابی یک سازمان واحد با رهبری مشخص نیست. یک گروه نفوذی توطئه‌گر هم نیست. بلکه یک اینترست‌گروپ^۲ قدرتمند است که اعضای آن یعنی یهودیان و صهیونیستهای مسیحی اهداف مشترکی در پیگیری منافع اسرائیل دنبال می‌کنند و چون این لابی فوق‌العاده قدرتمند و با نفوذ است، افراد و احزابی که بدنبال بالا رفتن از نردبان قدرت هستند، می‌کوشند که مواضع و دغدغه‌های این لابی در سیاست خارجی در خاورمیانه را در نظر بگیرند. جمهوری خواهان و دموکراتها از در افتادن با این لابی می‌ترسند و به کمکهای سیاسی، مالی و رسانه‌ای آن نیز چشم دارند و می‌دانند که هر شخصیتی که بخواهد بجایی برسد باید رضایت این لابی را کسب کند تا شانسش برای نشستن بر کرسی قدرت را بیابد.

آمریکا چقدر به اسرائیل کمک می‌کند؟

برآوردها نشان می‌دهد که از آغاز تاسیس اسرائیل یعنی سال ۱۹۴۸ تا ۲۰۰۵ (یعنی دو سال قبل از اتمام این کتاب) آمریکا بیش از ۱۵۴ میلیارد دلار به اسرائیل مستقیماً کمک کرده است و هم اکنون دولت آمریکا سالیانه مبلغ سه میلیارد دلار به اسرائیل کمک می‌کند. این کمکها غالباً بصورت کمک نظامی

² Interest Group

است. این مبالغ غیر از وامها، کمکهای تکنولوژیکی و پژوهشی، اطلاعاتی و حمایت‌های تبلیغی و رسانه‌ای است. این فقط بخشی از کمکهای آشکار آمریکا به اسرائیل است. آمریکا به سایر کشورها هم کمک می‌کند اما هیچکدام قابل مقایسه با اسرائیل نیست. مثلاً کمکهای آمریکا به کشورهای فقیر به تدریج و با شرایط اقساطی است که آمریکا تصمیم می‌گیرد، اما کمکها به اسرائیل، یکجا و در کمتر از اولین ماه ابتدای سال مالی پرداخت می‌شود، یعنی در شرایطی که دولت آمریکا هنوز درآمد چندانی از مالیات دهندگان آمریکایی دریافت نکرده، سهم اسرائیل را یکجا پرداخت می‌کند. مثل این است که یک کارمند تمام حقوق سالیانه خود را را اول سال، یعنی ماه ژانویه یکجا دریافت کند! کمکهای آمریکا به اسرائیل همواره با بالاترین تخفیفها و شامل بهترین کیفیت کالاهاست. کمکهای آمریکا به اسرائیل برخلاف سایر کشورها مثل مصر و اردن و پاکستان، بدون قید و شرط و نظارت است و لازم نیست اسرائیل به آمریکا درباره چگونگی مصارف این پولها گزارش دهد. حال آنکه کمک به کشورهای همسایه اسرائیل مثل مصر و اردن، مشروط به اقداماتی در جهت بهبود روابط با اسرائیل است و در راستای تامین امنیت اسرائیل پرداخت می‌شود؛ و به نوعی کمک غیر مستقیم به اسرائیل محسوب می‌شوند.

یکی دیگر از موارد کمکهای آمریکا به اسرائیل، دریافت وام از نهادهای بین‌المللی مثل بانک جهانی و بهداشت جهانی و... است. در دهه ۱۹۹۰ اسرائیل مبلغ ده میلیارد دلار از بانک جهانی وام با ضمانت آمریکا به بهانه سکنی دادن یهودیان شوروی در خاک اسرائیل دریافت کرد. علاوه بر کمکهای متعددی دولت آمریکا به اسرائیل، سالیانه حدود دو میلیارد دلار توسط بخش خصوصی و صاحبان سرمایه به اسرائیل کمک می‌شود. گروههایی مثل دوستان سربازان مدافع اسرائیل^۳، اقدام به جمع‌آوری کمکهای برای سربازان و نظامیان اسرائیلی می‌کنند. این گروه چند روز پیش ۱۸ میلیون دلار جمع‌آوری شده را برای اسرائیل ارسال کرد. تاکنون کسی کمکهای کلیسای بزرگ ایونجلیکال^۴ به اسرائیل را محاسبه نکرده است. اسرائیل کشور فقیری مثل نیجر، سیرالئون و

³ Friends of Israel Defense Forces

⁴ evangelical

افغانستان نیست. اسرائیل امروز علی‌رغم جمعیت اندک، بیست و نهمین اقتصاد بزرگ دنیا و بالاتر از مجارستان، پرتغال، کره جنوبی و تایوان است. متوسط درآمد یک اسرائیلی بیشتر از یک شهروند انگلیسی یا آمریکایی است. با تمام این اوصاف، اسرائیل بیش از هر کشور دیگری از آمریکا کمک دریافت می‌کند. پس قاعدتاً انگیزه‌های بشردوستانه، موجب این کمک‌های سخاوتمندانه، همه-جانبه و بی‌قیدوشرط نیست. جالب اینکه این کمک‌ها هیچگاه توسط کنگره، رئیس‌جمهور و یا هیچ نهاد دیگری مورد سوال و تفحص قرار نگرفته‌اند.

اگر در قبال کمک‌های سخاوتمندانه اقتصادی، سیاسی و نظامی به اسرائیل، منافی برای آمریکا وجود داشت، قابل توجیه بود. اگر این کمک‌ها برای امنیت آمریکا مفید بود یا اگر اسرائیل منابع ارزشمندی از گاز و نفت و معادن می‌داشت، این همه دست‌ودل‌بازی آمریکا قابل درک بود. اما متأسفانه اینطور نیست. اگر آمریکا در این منطقه رقیب قدرتمندی مثل شوروی سابق داشت، کمک به اسرائیل، منطقی بود. اگر کمک‌های آمریکا به اسرائیل همانند کمک‌های آمریکا به اروپا پس از جنگ جهانی دوم در قالب طرح مارشال، چشم‌اندازی برای بازگشت این سرمایه داشت، باز هم قابل قبول بود، اما چنان چشم‌انداز اقتصادی وجود ندارد.

کمک‌های آمریکا به اسرائیل از چه زمانی باب شد؟

از چه زمانی و با چه بهانه‌هایی این کمک‌های آمریکا به اسرائیل باب شده‌اند؟ تا زمان جنگ جهانی دوم و روزگار تاسیس اسرائیل (سال ۱۹۴۸)، آمریکا کمک خاصی به اسرائیل نمی‌کرد. این انگلستان بود که نقش اساسی در تاسیس اسرائیل داشت. تا سال ۱۹۶۷ فرانسه مهم‌ترین تامین‌کننده سلاح اسرائیل بود. مسئولان دولتهای ترومن و آیزنهاور خیلی احتیاط می‌کردند که مبدا حمایت از اسرائیل به روابط آمریکا با اعراب آسیب‌زند و بخصوص زمینه را برای نفوذ شوروی در خاورمیانه را فراهم کند و جریان انرژی منطقه به خطر افتد. در آن روزگار، لابی اسرائیل ضعیف بود و نفوذ گسترده‌ای بر سیاست خارجی آمریکا نداشت و مسئولان آمریکا منافع ملی خود را بطور منطقی دنبال

می‌کردند. در سال ۱۹۵۳ دولت اسرائیل قصد داشت برخلاف موازین بین‌المللی آب رودخانه اردن را به مسیر مورد نظر خود منحرف کند. دولت آیزن هاور مخالفت صریح خود را اعلام کرد و کمکهای مالی آمریکا به اسرائیل را تعلیق کرد. لذا اسرائیل ناچار به عقب‌نشینی از این پروژه شد و کمکهای آمریکا هم از سر گرفته شد. سه سال بعد یعنی در سال ۱۹۵۶ دیوید بن‌گوریون نخست‌وزیر اسرائیل با استفاده از فرصت پیش آمده در جنگ بدنبال طرح تقسیم کشور اردن بین عراق و اسرائیل بود. لکن بار دیگر دولت آیزن‌هاور قاطعانه مقابل این بلندپروازی اسرائیل ایستاد و کمکها را تعلیق کرد. دولت اسرائیل نیز پذیرفت در ازای تضمین امنیتی، عقب‌نشینی کند.

نفوذ لابی اسرائیل بر سیاستمداران آمریکا بطور محسوس از دوره کندی شروع شد. در رقابتهای فشرده انتخاباتی سال ۱۹۶۰ اقلیت یهودیان اسرائیل با حمایت یکپارچه و آراء و تبلیغات و کمکهای مالی و مشاوره‌های خود در پیروزی کندی بر نیکسون معاون آیزن‌هاور، با اختلاف آراء اندک، نقش مهمی داشتند. کندی پیروزی خود را مدیون حمایت‌های بی‌دریغ این اقلیت می‌دانست و متقابلاً و کمکهای سخاوتمندانه‌ای به اسرائیل کرد. مثلاً دولت کندی به بهانه فروش سلاح شوروی به مصر، هواپیماهای جنگی پیشرفته به اسرائیل فروخت و سپس با تبانی آلمان غربی واسطه شد که در یک معامله صوری، آلمان تانکهای زیادی به اسرائیل بفروشد، درحالیکه در پشت پرده، آمریکا تانکهای جایگزین را به آلمان داده بود. از آن زمان به بعد، نفوذ لابی اسرائیل بر سیاست خارجی آمریکا در خاورمیانه همواره تداوم و گسترش یافته است.

کمکهای آمریکا به اسرائیل، غالباً به انگیزه راضی کردن اسرائیل به حفظ صلح با همسایگان عرب است. در سال ۱۹۷۵ در ازای مذاکرات توافق کمپ دیوید با مصر، آمریکا تامین نفت اسرائیل را تضمین کرد و تاکنون به این تعهد خود پایبند مانده است. در سال ۱۹۷۸ کمکهای آمریکا به مصر ۲,۳ میلیارد دلار بود. سال بعد که توافق مصر و اسرائیل نهایی شد، این کمکها به حدود شش میلیارد دلار افزایش یافت و با این سیاست سخاوتمندانه کسینجر، اولاً مصر از نفوذ شوروی دور نگه داشته شد و ثانیاً امنیت اسرائیل از جانب مصر تامین گردید. در حال حاضر مصر سالیانه حدود دو میلیارد دلار از آمریکا کمک

دریافت می‌کند و این کمک را باید در راستای امنیت اسرائیل تلقی کرد و در واقع کمک غیر مستقیم به تل‌آویو محسوب می‌شود.

منافع اسرائیل منافع آمریکا نیست

ایپک لابی حامی اسرائیل از تریبونها مختلف بوق و کرنا می‌کند که «اسرائیل و آمریکا منافع مشترکی در برابر تهدیدات مشترک دارند». آنها ادعا می‌کنند که اسرائیل مطمئن‌ترین متحد آمریکا در مقابله با تروریسم بین‌المللی است. پاناک دیگر لابی نومحافظه‌کار حامی اسرائیل مدعی است که «اسرائیل مطمئن‌ترین متحد راهبردی آمریکا در مقابله با تروریسم بین‌المللی است. اندیشکده امنیت اسرائیل نیز ادعا می‌کند که «همکاری استراتژیک آمریکا و اسرائیل برای امنیت آمریکا و جهان حیاتی است». مارتین کرامر از اندیشکده مرکز شالم اسرائیل می‌نویسد: «حمایتهای آمریکا از اسرائیل فقط بخاطر مظلومیت یهودیان در هولوکاست یا ارزشهای دموکراتیک مشترک نیست. بلکه اسرائیل تمثال آمریکا در شرق مدیترانه است و ارزانتین و کوتاه‌ترین راه برای حفظ امنیت و ثبات در خاورمیانه است». تحلیل‌گر اسرائیلی، افرین اینبار نیز می‌نویسد «اسرائیل متحد راهبردی آمریکا در موقعیتی راهبردی برای حفظ ثبات سیاسی و سرمایه‌نظامی و تکنولوژیکی گرانبهایی است». تمام این ادعاها پوچ و توخالی هستند و واقعیت ندارند و این ادعا که منافع اسرائیل با منافع آمریکا یکی است، صحت ندارد.

شاید روزگاری کمک به اسرائیل اندک منفعی هم برای آمریکا داشته است. اما این منافع در گذر زمان همواره کمتر و کمتر شده است اما جالب اینکه کمکهای آمریکا به اسرائیل بیشتر و بیشتر شده؛ و البته ضررها و هزینه‌های سیاسی و اقتصادی همراهی با اسرائیل برای آمریکا بیشتر و بیشتر هم شده. برعکس تمام ادعاهای بالا، اسرائیل نه تنها یک متحد استراتژیک گرانبها برای آمریکا نیست، بلکه یک بار گران مسئولیت یک‌طرفه برای سیاست خارجی آمریکا در خاورمیانه است. کمک به اسرائیل نه تنها امنیت آمریکا را تامین نمی‌کند، بلکه آمریکا را به خطر هم می‌اندازد. منظور ما این نیست که آمریکا

اسرائیل را رها کند تا موجودیت آن به خطر افتد، منظور این است که کمک‌های بی‌قید و شرط آمریکا به اسرائیل با استدلال‌های استراتژیک قابل توجیه نیست.

این استدلال که اسرائیل متحد راهبردی آمریکا در جنگ سرد علیه شوروی بود و سپس متحد راهبردی آمریکا در جنگ با تروریسم بوده است، هرگز درست نیست. بلکه حمایت‌های آمریکا از اسرائیل در روزگار جنگ سرد باعث دور شدن اعراب از آمریکا گردید. مصر سوریه و عراق از ترس اسرائیل و آمریکا به دامن شوروی پناه بردند و نفوذ مسکو در منطقه افزایش یافت. خوشبختانه شاهکار دیپلماسی نیکسون-کسینجر موفق شد با کمک‌های سخاوتمندانه، مصر را از چنگال شوروی خارج کند. حمایت غیرمعتولانه آمریکا از اسرائیل موجب شد محبوبیت و اعتبار آمریکا که روزگاری حامی ملت‌های رهایی یافته از استعمار انگلیس پس از جنگ جهانی اول در مستعمرات باقیمانده از امپراتوری عثمانی بود را زایل کرد و موجب شد که مسلمانان اقدامات آمریکا را نه با عینک بشردوستانه، بلکه با همان عینک استعمار و دشمنی نگاه کنند.

استدلال‌های اخلاقی در حمایت از اسرائیل باطل است

به جملاتی از سخنرانی رئیس‌جمهور جرج بوش در اجلاس لابی ایپک توجه کنید: «آمریکا و اسرائیل مثل هم هستند. برخلاف تمام کشورهای دنیا، آمریکا و اسرائیل با تلاش آگاهانه پدران بنیانگذار تاسیس شده‌اند. هر دو کشور توسط مهاجرانی تاسیس شده‌اند که از آزار و اذیت‌های مذهبی نظیر کشتارهای هولوکاست به سرزمین جدید گریخته‌اند. ما هر دو دموکراسی‌هایی مبتنی بر قانون و بازار آزاد و رقابتی ساخته‌ایم. هر دو کشور بر اساس این باور مشترک ساخته‌ایم که زندگی همه انسانها ارزشمند است و خدا بر رفتار ما ناظر و آگاه است. این پیوندها، آمریکا و اسرائیل را متحدانی طبیعی ساخته است و این ارزشهای مشترک هرگز کهنه نخواهند شد. یک تفاوت وجود دارد: آمریکا پس از تاسیس، در امنیت بوده است اما اسرائیل به عنوان یک کشور کوچک در محیطی ناامن قرار دارد که دشمنان و تروریست‌ها از هر سو آن را احاطه کرده‌اند.

اما ملت اسرائیل قهرمانانه از خود دفاع کرده است و به همین دلیل ما آمریکائی - ها با احترام به شما می‌نگریم و کنار شما می‌مانیم».

مطابق استدلالهای اخلاقی، حمایت‌های بی‌دریغ و بی‌قیدوشرط آمریکا از اسرائیل طبیعی و منطقی است چرا که اسرائیل همواره مورد ظلم قرار گرفته است. اما اگر بنا بر اخلاق و ارزش‌های انسانی باشد، در جدال اسرائیل - فلسطین، قاعداً ما باید جانب فلسطینی‌ها را بگیریم و یا بی‌طرف باشیم. اسرائیل بسیار ثروتمندتر است و قدرتمندترین و مجهزترین ارتش خاورمیانه را در اختیار دارد و با توجه به تسلیحات هسته‌ای بیشترین قدرت بازدارندگی نیز از آن اسرائیل است. تاکنون هیچ کشوری شروع‌کننده جنگ علیه اسرائیل نبوده، و در تمام جنگ‌ها اسرائیل آغازگر بوده است. اگر انتفاضه فلسطین با چوب و سنگ و بمب‌های دستی بوده است، اسرائیل با جت‌های جنگی پیشرفته، تانک‌های ضدزره و موشک‌های نقطه‌زن، پاسخ داده است. همواره این اسرائیل بوده که خطوط قرمز مورد تایید سازمان ملل و آمریکا را نادیده گرفته است و سرزمین‌های رسمیت یافته فلسطین را اشغال کرده است و در جایگاه متجاوز قرار گرفته است.

امروز (سال ۲۰۰۷) اسرائیل با مصر و اردن پیمان‌های صلح مطمئنی دارد. سوریه متحد قدیمی‌اش یعنی شوروی را از دست داده است و روسیه امروزی که در سوریه حضور دارد، روابط صمیمی خوبی با اسرائیل دارد و خطری برای تل‌آویو محسوب نمی‌شود. تنها اختلاف سوریه با اسرائیل بر سر بلندی‌های جولان است. عراق پس از سقوط صدام، گرفتار بحرانه‌های داخلی و جدال‌های مذهبی و قومی است و خطری برای اسرائیل ندارد. ایران صدها مایل با اسرائیل فاصله دارد و علی‌رغم ادبیات انقلابی رهبرانش، هرگز تاکنون به اسرائیل حمله نکرده است و با توجه به مشکلات داخلی خود در شرایطی نیست که شروع‌کننده جنگ با قدرتمندترین ارتش منطقه باشد. پلیس فلسطینی‌ها هم هرگز خطر نظامی برای اسرائیل محسوب نمی‌شود. عملیات‌های انتہاری کور و بی‌هدف فلسطینی‌ها تهدیدی برای موجودیت و اقتصاد اسرائیل نیست و گروه‌هایی مثل حزب الله لبنان در لاک دفاعی خود فرو رفته‌اند و قادر به خسارات و تلفات چندانی علیه اسرائیل نیستند بلکه مردم آنها به شدت در معرض خطر و در تیررس تجهیزات پیشرفته نظامی اسرائیل قرار دارند. مطابق معتبرترین

برآوردهای انظامی اندیشکده‌های اسرائیلی، امروز این کشور در قدرتمندترین موضع بازدارندگی نظامی قرار دارد و دست بالاتری نسبت به تمام همسایگان دارد و هیچ خطری موجودیت این کشور را تهدید نمی‌کند اما غالب همسایگان و دشمنان اسرائیل بر لبه پرتگاه سقوط و بحران قرار دارند و با چالشهای عمیق اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و... دست به گریبانند. و این اسرائیل است که در امور داخلی این کشورها دخالت می‌کند و آرامش را از منطقه می‌گیرد.

لابی اسرائیل چه می‌کند؟

در سپهر سیاسی آمریکا از دیرباز گروههای منفعت‌جو⁵ نقش موثری در تصمیمات سیاستمداران ایفا می‌کنند و در رقابت با گروههای دیگر، حتی گاهی به زیان جامعه آمریکا، منافع خود را دنبال می‌کنند. شهروندان و گروهها مجازند برای نیل به اهداف و منافع خود با ایجاد تشکل‌ها و لابی با سیاستمداران و توجیه افکار عمومی تلاش و رقابت کنند و قیده‌های قانونی چندانی برای مقابله با لابی‌ها وجود ندارد. مثلاً لابی "انجمن حامیان تفنگ"⁶ با استفاده از نفوذ خود توانسته است مانع تصویب قوانین کنترل و حمل و خرید و فروش سلاح در آمریکا شود، این به نفع تولیدکنندگان سلاح است اما امنیت شهروندان را به خطر انداخته و موجب بروز خشونت‌های فاجعه‌باری شده است. مثال دیگر "لابی صنایع نفتی" گزارش‌های فعالان انجمن‌های محیط زیستی در زمینه گازهای گلخانه‌ای را بی اثر می‌کند و به حاشیه می‌برد تا مانع تصویب قوانین زیست-محیطی در کنگره آمریکا شود زیرا این قوانین تاخت و تاز و فعالیت صنایع نفتی را محدود می‌کنند. این نیز در درازمدت به زیان مردم آمریکاست. "لابی صنایع دارویی" مانع تصویب قوانین ممنوعیت استفاده از برخی مواد مخدر اعتیادآور می‌شود. لابی اسرائیل همچون لابی‌های حامیان تفنگ، صنایع نفتی و صنایع دارویی با استفاده از این حفره قانونی بر منافع خاصی متمرکز است و می‌کوشد از طریق نفوذ سیاسی و رسانه‌ای سیاست خارجی آمریکا در خاورمیانه را به

⁵ Interest Groups

⁶ National Rifle Association

مسیر دلخواه خود هدایت کند. اما سطح کار این لابی بسیار بالاتر از سایر لابی‌هاست. این لابی ذهنیت سیاستمداران و تصمیم‌گیرندگان سیاست خارجی در حمایت بی‌قیدوشرط از اسرائیل را رقم می‌زند. اگر این لابی نبود، رفتار آمریکا در خاورمیانه همانند سایر مناطق جهان، منطقی و مطابق منافع ملی آمریکا بود، بسیاری جنگها رخ نمی‌داد و هزاران میلیارد دلار خسارت به آمریکا وارد نمی‌شد و صدها هزار نفر از کشورهای مختلف در این جنگها تلف نمی‌شدند و امنیت و پیشرفت اقتصادی و فرهنگی در این منطقه ثروتمند حاکم می‌شد.

ما مخالف حمایت آمریکا از حق موجودیت اسرائیل نیستیم. این امر بدیهی با امضاء ۱۶۰ کشور دنیا پذیرفته شده است. مسئله ما ابعاد این حمایتها و ماهیت بی‌قیدوشرط آنهاست. لابی اسرائیل سیاست خارجی آمریکا در خاورمیانه را به گروگان گرفته است. اصطلاح لابی اسرائیل شما را به اشتباه نیندازد. این لابی یک تشکل خاص نیست، بلکه ائتلافی گسترده و پیچیده است که افراد و گروههای مختلف را در برمی‌گیرد. آنها سلیق و اهداف متفاوتی دارند و در برخی موارد اختلاف جدی بین آنها وجود دارد. بخش‌هایی از این لابی هرگز در تماس با سیاستمداران منتخب مردم نیست و کار لابی‌گری نمی‌کنند؛ بلکه با افکار عمومی و رسانه‌ها سروکار دارد و ذهنیت مردم و سیاستمداران آمریکا را به نفع اسرائیل شکل می‌دهد. شاید بهتر بود بجای کلمه لابی از "جامعه حامیان اسرائیل" یا جنبش طرفدار اسرائیل استفاده می‌کردیم زیرا کار آنها فراتر از لابی‌گری با مسئولان دولتی است.

برخی سازمان‌ها و اشخاص عضو این لابی را می‌شود به راحتی شناسایی کرد. مثلاً سازمان صهیونیست‌های آمریکا^۷، یا ملکم هوملین، رئیس سازمان بزرگ یهودیان آمریکا^۸. اما سازمان‌ها و اشخاص دیگری هم هستند که شناسایی آنها دشوار است و فقط در موارد خاصی با لابی اسرائیل همگام هستند. لابی اسرائیل سازمان مشخص و چارت مدیریتی از بالا به پایین ندارد. یک فرد لابی‌گر عضو ایپک، یا موسسه سیاست در خاور نزدیک، یا اعضای سازمان مسیحیان متحد برای اسرائیل بخشی از لابی مرکزی اسرائیل هستند و مستقیماً با

⁷ Zionist Organization of America

⁸ American Jewish Committee

مسئولان اجرایی و کنگره آمریکا در تماسند و در کار لابی‌گری ایفای نقش می‌کنند. لکن بسیاری از هواداران اسرائیل در دانشگاه‌ها و رسانه‌ها تریبون دارند و با نوشتن مقالات و تولید اخبار، با آماده کردن ذهنیت مردم و سیاستمداران آمریکایی، نقش مهمی در توجیه حمایت‌های بی‌قیدوشرط آمریکا از اسرائیل دارند. پس هر سیاستمدار آمریکا که به اسرائیل متمایل است یا سناتوری که همواره به نفع اسرائیل رای می‌دهد، لزوماً عضو این لابی محسوب نمی‌شود، زیرا محتمل است که تحت تاثیر ذهنیت حاکم بر فضای سیاسی و رسانه‌ای آمریکا رای داده باشد و یا تحت فشارها و نفوذ لابی اسرائیل قرار گرفته باشد و یا معامله و مصالحه‌ای در کار باشد. اعضای لابی اسرائیل کسانی هستند که فعالانه و بطور مستقیم یا غیر مستقیم بدنبال حمایت از اسرائیل در سیاست خارجی آمریکا در خاورمیانه باشند.

لابی اسرائیل بیشترین نفوذ را بر کنگره دارد

لابی اسرائیل برای جلب حمایت‌های آمریکا، دو راهبرد اساسی را در پیش می‌گیرد. اول: نفوذ مطمئن بر سیاستمدارانی که در واشنگتن بر کرسی قدرت نشسته‌اند. دوم: همراه ساختن افکار عمومی با توسل به دو استدلال اساسی مبنی بر اینکه حمایت از اسرائیل یک الزام اخلاقی مبتنی بر ارزشهای انسانی است و تامین منافع اسرائیل در نهایت به نفع آمریکاست. در این بخش کتاب، ابتدا نفوذ لابی اسرائیل بر سیاستمداران آمریکایی را بررسی می‌کنیم. قدرت سیاسی در آمریکا بین قوه قانون‌گذاری یعنی کنگره و قوه اجرائی یعنی دولت به رهبری رئیس‌جمهور تقسیم می‌شود. تاکتیکهای لابی اسرائیل برای نفوذ بر سیاستمداران، پیچیده است. در مرحله اول، لابی اسرائیل می‌کوشد افرادی که نگاه مثبتی به اسرائیل دارند و رابطه خوبی با این لابی دارند در انتخابات پیروز شوند و یا به مناصب دولتی منصوب شوند و در این مسیر آنها را وامدار و مدیون لابی اسرائیل می‌کنند. پس از انتخاب یا انتصاب افراد، مرحله دوم کار این لابی شروع می‌شود و منتخبان و منصوبان را به حال خود رها نمی‌کنند بلکه بدنبال نقد کردن چکی که در دست دارند می‌روند. آنها با فضاسازی سیاسی و رسانه‌ای و ارائه شواهد و مدارک قانع‌کننده ذهنیت تصمیم‌سازان را به سمتی هدایت می‌کنند که بپذیرند تصمیم درست و هوشمندانه

همانی است که بیشترین نفع را برای اسرائیل دارد و گزینه‌های مقابل، غیرمنطقی و سایر مسیرها سنگلاخی، بن‌بست و اشتباهند.

نفوذ در کنگره، مستحکمترین سنگر این لابی است. کنگره محل جدل- های داغ سیاسی بر سر مسائل مختلف همچون سقط جنین، حقوق هم‌جنس- گرایان، محیط زیست و گرمایش زمین و کنترل حمل سلاح توسط شهروندان است. اما ناگهان وقتی که موضوع اسرائیل مطرح می‌شود، هیچ مجادله و مناظره‌ای در کار نیست و همه یکصدا و موافق حمایت‌های بی‌قید و شرط از اسرائیل هستند. حتی در نحوه انجام کمک‌ها هم بحثی ندارند، لابد چون لابی اسرائیل قبلاً همه چیز را مشخص کرده است. اخیراً در جلسه شنود^۹ برای از سرگیری مذاکرات صلح اسرائیل-فلسطین، با حضور کندلیزا رایس، وزیر خارجه، سه سخنران دعوت شده بودند که هر سه نفر از اعضای لابی اسرائیل بودند و فقط در جزئیات مباحث اختلافات اندکی داشتند.

یکی از دلایل موفقیت لابی اسرائیل در کنگره این است که برخی رهبران و سران برجسته کنگره، از صهیونیست‌های مسیحی هستند. مثلاً ریچارد آرمی^{۱۰}، رهبر اکثریت کنگره، آشکارا اعلام کرد: "اولویت من در سیاست خارجی، حمایت از اسرائیل است". این سخن رهبر اکثریت سنا فاجعه است، اولویت اول نماینده منتخب مردم آمریکا باید منافع آمریکا باشد نه منافع یک کشور دیگر. پس از ریچارد آرمی، مورتون کلین^{۱۱} به رهبری حزب اکثریت در کنگره رسید. او نیز با افتخار اعلام کرد "با تمام سلول‌های بدنم از اسرائیل حمایت می‌کنم. تام دیلای^{۱۲} یکی دیگر از رهبران کنگره با افتخار می‌گوید "من از نظر باور قلبی یک اسرائیلی هستم". علاوه بر صهیونیست‌مسیحی‌هایی که به درجات بالای کنگره می‌رسند، تعداد قابل توجهی از اعضای موثر سنا و مجلس نمایندگان غالباً دموکرات مثل جوزف لیبرمن^{۱۳}، چارلز شامر^{۱۴}، جerald نادلر^{۱۵}،

⁹ Hearing

¹⁰ Richard Armev

¹¹ Morton Klein

¹² Tom Delay

¹³ Joseph Lieberman

¹⁴ Charles Schumer

¹⁵ Jerald Nadler

هنری وکسمن^{۱۶} و رابرت وکسلر^{۱۷}، اصالتاً یهودی هستند و تمام قد و آشکارا حمایت از اسرائیل را رسالت خود می‌دانند و سرلوحه برنامه‌های خود می‌شمارند. به گفته رابرت وکسلر، برخی نمایندگان کنگره مدافع اسرائیل نیستند، آنها نباید هرگز در کمیسیونهای مربوط به سیاست خارجه و اسرائیل و خاورمیانه عضو شوند.

میان لابی‌های اسرائیل، ایپک بیشترین نفوذ را بر کنگره دارد. رهبران هر دو حزب جمهوری خواه و دموکرات، بارها از این لابی تمجید کرده‌اند. به گفته بیل کلینتون، رئیس جمهور پیشین آمریکا، «در شهر واشنگتن، لابی بهتر از ایپک وجود ندارد». از طرف دیگر نیوت گینگریچ^{۱۸}، رهبر جمهوریخواهان سنا نیز می‌گوید: «لابی ایپک از تمام لابی‌های روی کره زمین، بهتر کار می‌کند و خیر عمومی را در نظر می‌گیرد». در وبسایت ایپک در معرفی این لابی چنین آمده است: «مهمترین سازمانی که روابط آمریکا و اسرائیل را تحت تاثیر قرار می‌دهد». لابی ایپک هر کدام از اعضای کنگره که برای اسرائیل کار می‌کنند را پاداش می‌دهد و آنهایی که به اسرائیل پشت می‌کنند را به طرق مختلف مجازات می‌کند. بخشی از پاداشها، کمک مالی و تبلیغاتی به کاندیداهای مطلوب در رقابتهای انتخاباتی است و یا اینکه این لابی به عنوان یک رابط کاندیداهای طرفدار اسرائیل را شناسایی و به منابع ثروت و رسانه‌های خودی معرفی می‌کند. رقابتهای انتخاباتی در آمریکا روز به روز پرهزینه‌تر و پیچیده‌تر می‌شوند؛ لذا نامزدهای سخت بدنبال جلب حمایت مراکز قدرت و اسپانسر هستند و پس از پیروزی برای حفظ کرسی خود به حامیان قدرتمندشان وفادار می‌مانند و دغدغه‌های ایشان را دنبال می‌کنند.

نفوذ لابی اسرائیل در افکار عمومی آمریکا

در این بخش کتاب، روش‌های لابی اسرائیل در اقناع افکار عمومی و وجدان مردم آمریکا برای کمکهای بی‌قید و شرط به اسرائیل را بررسی می‌کنیم.

¹⁶ Henry Waxman

¹⁷ Robert Wexler

¹⁸ Newt Gingrich

اینکه کمک به اسرائیل نه تنها وظیفه اخلاقی و انسانی است، بلکه دقیقاً در راستای منافع آمریکاست، به عبارت دیگر منافع آمریکا و اسرائیل یکی است. اسرائیل چراغ روشنایی و تمدن است و کسانی که در این زمینه تردید ایجاد می‌کنند با خورشید می‌جنگند و باید به حاشیه روند. با سلطه این گفتمان، افراد و گروه‌هایی که در مخالفت با اسرائیل فعالیت می‌کنند، ساکت می‌شوند و با خوردن برچسب نژادپرست و ضدیهود، صدای آنها به جایی نمی‌رسد. ابزار لابی اسرائیل برای نفوذ بر افکار عمومی را می‌شود به سه بخش تقسیم کرد: رسانه‌ها، اندیشکده‌ها، و دانشگاه‌ها. با کنترل و هدایت این سه مرجع، افکار عمومی هم کنترل می‌شود.

رسانه‌های اصلی و پرمخاطب، نقش کلیدی در حفظ نگاه مثبت آمریکایی‌ها به اسرائیل دارند. ستون‌نویسان و خبرنگارانی که اخبار رسانه‌ها را منعکس می‌کنند نقش مهمی ایفا می‌کنند. اتفاقی نیست که به هر کدام از نشریات عمده آمریکا را که ورق می‌زنیم و اخبار خبرگزاری‌های مهم را در اینترنت نگاه می‌کنیم، تحلیل‌ها و اخبار خاورمیانه در کنترل طرفداران حمایت از اسرائیل است و صدایی از طرفداران فلسطین و اعراب شنیده نمی‌شود. در کنار رسانه‌ها، اندیشکده‌ها نیز نقش روزافزونی در شکل دادن و توجیه افکار عمومی دارند. رسانه‌ها ترجیح می‌دهند بجای مراجعه مستقیم به مسئولان دولتی، تحلیل‌ها را از صاحب‌نظران حرفه‌ای مستقر در اندیشکده‌ها بخواهند. اندیشکده‌ها پیوندهای مستحکمی با هر دو گروه مسئولان دولتی و ارباب رسانه‌ها دارند و سیاست‌های پیشنهادی خود را بطور حساب شده در اختیار آنها قرار می‌دهند. اندیشکده‌ها بصورت تخصصی بر سیاست‌گزاری و توجیه سیاست‌های مطلوب خود متمرکز هستند و سیاست‌های رقیب را غیر موجه و غیر عقلانی جلوه می‌دهند.

امروزه بازنمایی اتفاقات بیرونی در افکار عمومی بیش از واقعیت بیرونی اهمیت دارد. آنچه مهم است، تهیه خوراک مناسب برای تغذیه اذهان مردم است. هنر این اندیشکده‌ها در این است که سیاست‌های حمایت از اسرائیل را در قالبی ظاهراً بی‌طرف، خردمندانه متوازن، با ادبیاتی دلسوزانه و در راستای منافع آمریکا، در اختیار رسانه‌ها قرار دهد. لکن واقعیت این است که این سیاست‌ها،

افراط‌گرایانه، غیراخلاقی و به زیان منافع آمریکا است. وقتی که سیاستمداری از قدرت کنار می‌رود، اندیشکده بروکینگز، از او دعوت می‌کند به این اندیشکده بپیوندد تا تجربیات خود را در اختیار کاندیداهای مورد حمایت لابی قرار دهد. لری واینبرگ^{۱۹} رئیس لابی ایپک و همسرش باری واینبرگ اعضای این اندیشکده از وفاداران خالص اسرائیل هستند.

اما نفوذ لابی اسرائیل در دانشگاهها، با مشکلاتی مواجه است: اولاً استادان دانشگاهها امنیت شغلی طولانی‌تری دارند و تحت فشار قرار دادن آنها مشکل است. ثانیاً آزادی بیان یک ارزش محوری در دانشگاهها محسوب می‌شود. ثالثاً دانشگاههای آمریکا به شدت بین‌المللی هستند و بسیاری از استادان و دانشجویان متولد خارج آمریکا هستند و در محیط‌هایی پرورش یافته‌اند که تحت کنترل رسانه‌های آمریکا و اسرائیل نیستند و علاقه و تعهد خاصی به اسرائیل در وجود آنها نیست و گاهی منتقد سیاستهای اشغال‌گری اسرائیل هم هستند و دید مثبتی به حقوق فلسطینی‌ها دارند. لابی اسرائیل در دانشگاهها نیز حضور پررنگی دارد و می‌کوشد افکار عمومی را نسبت به اسرائیل متمایل کند. از جمله اقدامات این لابی، شناسایی و سازمان‌دهی استادان و دانشجویان متمایل به اسرائیل، حمایت از استادان و صاحب‌نظران طرفدار اسرائیل برای جذب در دانشگاههای معتبر و تصاحب کرسی‌های دانشگاهی. بنیاد مسیحیان متحد برای اسرائیل^{۲۰} از فعالترین تشکل‌های لابی اسرائیل در دانشگاهها است و می‌کوشد دانشجویان مسیحی را جذب اندیشه صهیونیستی کند. مطابق تبلیغات آنها، جنگ اعراب-اسرائیل را نباید به جنگ فلسطینی-یهودی خلاصه کرد، بلکه جنگ روشنائی تمدن با تاریکی جهالت و افراط‌گرایی در مقیاس جهانی است. بودجه ایپک برای نفوذ در دانشگاههای آمریکا در دو دهه اخیر سه برابر شده است.

¹⁹ Larry Vinberg

²⁰ *Christians United for Israel*

لابی اسرائیل با سیاست خارجی آمریکا در خاورمیانه چه می‌کند؟

گفتیم دولت آمریکا آشکارا سالیانه سه میلیارد دلار از بودجه کشور به اسرائیل کمک می‌کند. آمریکا کشور ثروتمندی است و این کمک سه میلیارد دلاری برای آمریکا، ناچیز و ناقابل است و جای نگرانی وجود ندارد. اما آنچه مایه نگرانی است اینکه لابی اسرائیل سیاست خارجی آمریکا در خاورمیانه را شدت تحت نفوذ خود درآورده است و منافع آمریکا را به حاشیه برده است. در پنج قسمت باقیمانده این کتاب، با ارائه شواهد و مدارک نشان می‌دهیم که فعالیت‌های این لابی به نفع آمریکا تمام نشده است. اما بگذارید قبل از آن، منافع اصلی آمریکا در خاورمیانه را بررسی کنیم. این منافع را می‌توان به سه بخش اساسی تقسیم کرد:

الف) حفظ جریان انرژی منطقه خلیج فارس

ب) جلوگیری از انتشار سلاح‌های کشتار جمعی در منطقه

ج) مبارزه با تروریسم ضدآمریکایی

لابی اسرائیل قطعاً مخالف این منافع آمریکا نیست. بلکه در مواردی در جهت تامین این منافع نیز حرکت کرده است. لکن در بیشتر موارد، اقدامات این لابی نه تنها منافع ملی آمریکا را تامین نکرده است بلکه به زیان آمریکا تمام شده و ما را آسیب‌پذیرتر کرده است. بسیاری از فعالان این لابی واقعاً گمان می‌کنند اقدامات آنها به نفع آمریکا بوده است. اما آنها اشتباه می‌کنند و چشمان آنها واقعیت‌هایی که ما در این کتاب بحث می‌کنیم را نمی‌بینند. حتی بر این باوریم که اقدامات این لابی به نیت حمایت از اسرائیل، نهایتاً به زیان اسرائیل نیز تمام شده است.

این ادعا که اقدامات لابی اسرائیل در نهایت به زیان اسرائیل تمام شده است، در داخل لابی اسرائیل نیز طرفدارانی دارد. اقلیتی از طرفداران اسرائیل کمک به موجودیت کشور فلسطین را برای منافع اسرائیل لازم می‌دانند و از حمایت یکسان آمریکا از اسرائیل و فلسطین و مصالحه بین این دو کشور جانبداری می‌کنند تا از میزان و عمق دشمنی‌ها با آمریکا و اسرائیل کاسته شود و جایگاه گروه‌ها و دولتهای ضدآمریکا و اسرائیل در جوامع عربی و اسلامی

تضعیف شود. لکن نگاه غالب رهبران این لابی مبنی بر حمایت‌های بی‌قید و شرط از اسرائیل است.

لابی اسرائیل کوشیده است حضور نظامی آمریکا را در منطقه افزایش دهد. امروز مشخص شده که این لابی نقش مهمی در کشاندن دولت جرج بوش به جنگ عراق ایفا کرده است. اکنون با وجود تلفات سنگین آمریکا در عراق، هزاران میلیارد دلار خسارت آمریکا و نبود هیچ چشم‌انداز امیدوار کننده، همچنان لابی اسرائیل مخالف خروج آمریکا از عراق و مانع کاهش حضور نظامی آمریکا در منطقه است؛ زیرا گمان می‌کنند این حضور، اسرائیل را در موضع مستحکم‌تر برای مقابله با تهدیدات قرار می‌دهد.

تروریسم ضد آمریکایی ریشه در اسرائیل دارد

اسامه بن‌لادن و دیگر رهبران القاعده چرا در یازده سپتامبر ۲۰۰۱ به آمریکا حمله کردند و چرا به عنوان قهرمان، مورد حمایت گسترده بسیاری از مسلمانان قرار گرفتند؟ آنها حامیان سرسخت فلسطین بودند و از حمایت‌های بی‌قید و شرط آمریکا از اسرائیل به شدت عصبانی بودند و حضور نظامی آمریکا در سرزمین‌های عربی آنها را نگران کرده بود. این دو عامل، هیزم کافی برای روشن کردن آتش حملات یازده سپتامبر را فراهم کرد و راه را برای رشد القاعده و گسترش تروریسم ضد آمریکایی فراهم کرد.

کاش دولت جرج بوش می‌فهمید که حملات یازده سپتامبر، نتیجه حمایت‌های بی‌دریغ آمریکا از اسرائیل بوده که احساسات ضد آمریکایی در منطقه را برانگیخته است و بازار گروه‌های تروریستی در جذب نیرو برای حمله به آمریکا را گرم کرده است. اگر آمریکا از اسرائیل قدری فاصله می‌گرفت، یازده سپتامبر رخ نمی‌داد و نیازی به جنگ‌های پس از یازده سپتامبر نبود. کاش مسئولان آمریکایی درمی‌یافتند که حضور نظامی آمریکا در منطقه، هیچ‌کدام از منافع اصلی آمریکا را تامین نمی‌کند و بار آمریکا را در عرصه بین‌الملل سنگین‌تر می‌کند تا از رقیبان خود عقب بیفتد.

پس از حملات تروریستی یازده سپتامبر، لابی اسرائیل به بسیاری از اهداف خود در کشاندن آمریکا به خاورمیانه رسید اما آمریکا به هیچکدام از اهداف خود نرسید. پس از حملات یازده سپتامبر، و جنگهای خونین و پرهزینه، بالاخره دولت جرج بوش بالاخره دریافت که ریشه تروریسم در سیاستهای اشغالگرانه و گسترش طلبانه روزافزون اسرائیل است. لذا برای کاستن از احساسات ضدآمریکایی اعراب تلاش کرد جلوی اسرائیل بایستد و برای اولین بار یک رئیس‌جمهور آمریکا آشکارا از تاسیس کشور فلسطینی حمایت کرد با این امید که این راه حل دو دولتی از میزان حمایت و محبوبیت گروههای تروریستی مثل القاعده کم کند و ائتلاف جهانی علیه تروریسم را تقویت کند و کشورهای مثل ایران و سوریه را منزوی گرداند و در لاک دفاعی فرو برد. لابی اسرائیل تمام تلاش خود را می‌کند که این سیاست خردمندانه دولت جرج بوش شکست بخورد.

جرج بوش نتوانست رهبرای اسرائیلی مستقر در اورشلیم را به راه حل دو دولتی متقاعد کند، لکن به همت لابی اسرائیل کمکهای بی‌قید و شرط آمریکا به اسرائیل ادامه یافته است. لابی اسرائیل تلاشهای رئیس‌جمهور آمریکا را ناکام گذاشت. بوش تلاش کرد نخست وزیر اسرائیل، آریل شارون را وادار به توقف روند اشغالگری سرزمینهای اعراب کند و با این راهبرد موج دوم انتفاضه را مهار کند. نیویورک تایمز گزارش داد که دولت بوش به شدت اسرائیل را تحت فشار قرار داد تا شیمون پرز با رهبر فلسطین، یاسر عرفات دیدار کند. جرج بوش علناً اعلام کرد از دولت فلسطین حمایت می‌کند. این گام مثبتی بود. حتی رئیس‌جمهور بیل کلینتون که از مدعان طرح دو دولتی بود، هرگز جرات نکرد نام دولت فلسطین را بر زبان براند و خود را با لابی اسرائیل درگیر کند. قبل از یازده سپتامبر، جرج بوش گفته بود در دعوی اسرائیل و فلسطین دخالت نخواهد کرد؛ اما پس از یازده سپتامبر متوجه اشتباه خود شد و فعلاً به دنبال حل مسئله رفت. قطعاً راه حل دو دولتی به نفع آمریکاست، اما لابی اسرائیل تمام تلاش خود را بکار گرفت و تلاشهای دولت بوش را ناکام گذاشت. اکنون مشخص نیست که چه کسی در انتخابات ۲۰۰۸ پیروز خواهد شد و کدام حزب

به قدرت خواهد رسید و چه سیاستی در این زمینه اتخاذ خواهد کرد. باید منتظر ماند و دید.

نقش لابی اسرائیل در حمله به عراق

ریچارد هاس سیاستمدار و استراتژیست وزارت خارجه دولت جرج بوش می‌گوید: «من جواب این سوال را هرگز نخواهم یافت، حتی روزی که در گورستان بخوابم: ما چرا به عراق حمله کردیم. این جنگ پرهزینه چه نفعی برای آمریکا داشت؟ بله صدام یک دیکتاتور بی‌رحم بود، و لابد دوست داشت سلاح کشتار جمعی هم داشته باشد. اما حماقت او در تجاوز به ایران و کویت، و تحریمهای بین‌المللی کمرشکن از او یک شیر بی‌یال و دم ساخته بود و نیل به اهداف بلندپروازانه را برای او غیرممکن کرده بود. ارتش او بخاطر جنگ با ایران و سپس تحریمهای سازمان ملل کاملاً ضعیف و بی‌خطر بود. صدام تحت فشارهای بین‌المللی، سلاحهای شیمیایی و بیولوژیک خود را از بین برده بود و هرگز لینکی بین صدام و اسامه بن لادن یافت نشد.»

نفوذ لابی اسرائیل تنها علت حمله آمریکا به عراق نبود، اما قطعاً یکی از عوامل تحریک‌کننده جنگ عراق بود. برخی رسانه‌ها بوق و کرنا کرده بودند که هدف جنگ عراق نفت بود، اما این آدرس غلطی بود و هیچ شواهدی در این زمینه وجود ندارد. آمریکا از عراق نفت وارد نمی‌کند و اگر مقدار ناچیزی هم وارد کرده، پول آن را پرداخت کرده است. حتی اگر آمریکا به عراق حمله نمی‌کرد، مقدار صادرات نفت عراق بیشتر از میزان کنونی هم بود. دولت صدام به درآمدهای نفتی وابسته بود. قطعاً هدف آمریکا از حمله به عراق، تسلط بر بازار این کشور و تجارت هم نبود. هزاران میلیارد دلار هزینه حمله به عراق قابل قیاس با چنان تجارتی نیست. لابی اسرائیل به صدام به عنوان یک خطر بالقوه برای اسرائیل می‌نگریست و بدون توجه به هزینه‌های هنگفت و تلفات سنگین جنگ، آمریکا را به این نزاع کشاند.

نقش لابی اسرائیل در بحران سوریه

پنجاه سال است که آمریکا با سوریه مشکل دارد. بله، دولت سوریه حقوق بشر را مراعات نمی‌کند و آزادی‌ها را از مردم خود دریغ می‌دارد. اما آیا آمریکا واقعاً به این دلایل با سوریه مشکل دارد؟ خیر مگر کشورهای عربی دوست آمریکا چنان مشکلاتی ندارند؟ عمق دشمنی آمریکا با سوریه بدان حد است که پس از جنگ عراق، انتظار می‌رفت که سوریه هدف بعدی دولت بوش باشد؛ و اگر در عراق زمین‌گیر نمی‌شد احتمالاً به سوریه حمله می‌کرد. آمریکا واقعاً با سوریه چه مشکلی دارد؟ هیچ. مگر فقط حکومت سوریه دیکتاتوری است و مگر فقط در سوریه حقوق بشر پایمال می‌شود که باید این رژیم در راس پروژه تغییر حکومت قرار بگیرد؟ اتفاقاً آمریکا منافع فراوانی در بهبود روابط با سوریه دارد. مثلاً در گزارش راهبردی برای خروج از بحران عراق، از دولت بوش خواسته شده که برای کنترل بحران عراق، همکاری دولت سوریه را جلب کند.

لابی اسرائیل نقش اساسی در ایجاد تقابل و تداوم دشمنی آمریکا با سوریه دارد. این لابی تمام تلاش خود را کرده که دولت سوریه را تحت فشار قرار دهد و منزوی گرداند و منافع آمریکا را به حاشیه رانده است، منفعی که در صورت تعامل با سوریه دست یافتنی بود. این درست است که حتی اگر لابی اسرائیل هم نبود، آمریکا و سوریه دوستان خوبی نبودند، اما منافع مشترک، ناچار آنها را به وادی تعامل می‌کشاند.

سوریه تهدیدی جدی برای آمریکا یا اسرائیل نیست. بودجه نظامی سوریه، یک‌پنجم اسرائیل است. بخصوص از نظر نیروی هوایی در مقابل اسرائیل بسیار آسیب‌پذیر است. در حمله اسرائیل به لبنان، سوریه مانع نشد. با وجود حمایت شوروی (روسیه)، ارتش سوریه هیچگاه تهدیدی برای اسرائیل نبوده است؛ روسیه از دوستان اسرائیل محسوب می‌شود. ارتش سوریه بسیار ضعیف‌تر از ایران کنونی و عراق تحت حکومت صدام است. سوریه تکنولوژی هسته‌ای ندارد و فقط مقداری تسلیحات شیمیایی و بیولوژیک دارد که در صورت جنگ با موشک‌های خود می‌تواند اسرائیل را تهدید کند. لکن در تمام زمینه‌ها اسرائیل دست بالاتر دارد.

توانایی سوریه در ایجاد دردسر برای اسرائیل، بخاطر حمایت این کشور از حزب‌الله لبنان، حماس و جهاد اسلامی فلسطین است. خالد مشعل، رهبر حماس در سوریه زندگی می‌کند. حزب‌الله، حماس و جهاد اسلامی هیچکدام تهدیدی برای آمریکا محسوب نمی‌شوند، اما برای اسرائیل تهدیدات مهمی هستند. القاعده یک تهدید جدی برای آمریکا است و سوریه دشمن درجه اول القاعده است. همه این را می‌دانند که بن‌لادن و گروه‌های تکفیری تحت فرمان او سن مذهب هستند و اسد یک رهبر شیعه در منطقه محسوب می‌شود. القاعده روابط خوبی با اخوان‌المسلمین مصر دارد که دشمن حزب بعث سوریه است. سوریه همکاری اطلاعاتی خوبی با آمریکا دولت بوش در جنگ با القاعده داشته است.

هیچ‌گونه شواهی دال بر کارشکنی سوریه در جنگ با تروریسم القاعده و دردسرسازی برای آمریکا در عراق پس از سقوط صدام وجود ندارد. ایران در عراق دخالت می‌کند اما سوریه در عراق دخالتی ندارد. سوال مهم این است: چرا پس از یازده سپتامبر، سوریه تبدیل به هدف بعدی دولت آمریکا شده است. مگر سوریه تهدیدی تروریستی برای آمریکا است؟ و مگر سوریه در عراق برای آمریکا دردسر درست کرده است؟ مگر سوریه دشمن القاعده نیست؟ اگر لابی اسرائیل نبود سوریه هرگز تبدیل به اولویت نخست برای مداخله نظامی آمریکا نمی‌شد؟

لابی اسرائیل با ایران چه می‌کند؟

روابط ایران و آمریکا پس از سقوط شاه همواره خصمانه بوده است. در قیاس با سوریه، ایران چالش بزرگتری برای آمریکا و اسرائیل است. ایران همانند سوریه از حزب‌الله، حماس و جهاد اسلامی حمایت می‌کند. ایران بدنبال تکمیل چرخه هسته‌ای است، اما برخلاف سوریه بدنبال سلاح‌های شیمیایی و میکروبی نیست. موشک‌های ایران قابلیت نصب و حمل کلاهک هسته‌ای دارند. گرچه این موشک‌ها تا خاک آمریکا بُرد ندارند، اما می‌توانند منافع آمریکا و متحدان آمریکا از جمله اسرائیل را هدف قرار دهند. اسرائیل ایران را یک تهدید حیاتی برای

خود می‌داند. رئیس‌جمهور کنونی ایران، محمود احمدی‌نژاد وقوع هولوکاست را دروغ بزرگ تاریخ می‌خواند و آشکارا می‌خواهد اسرائیل را از صحنه روزگار محو کند.

ایران بزرگترین قدرت در خلیج فارس است و قابلیت تسلط بر این منطقه نفت‌خیز را دارد و رقیب اصلی آمریکا در منطقه است. پس از اشتباه آمریکا در حمله به عراق، ایران نفوذ گسترده‌ای بر بغداد کسب کرده است؛ می‌توان ایران برنده واقعی جنگ عراق دانست. اگر این کشور هسته‌ای شود، نفوذ آن بسیار گسترده‌تر خواهد شد. افزایش قدرت و نفوذ ایران به زیان منافع آمریکا است که سخت بدنبال جلوگیری از سلطه و هژمونی یک قدرت واحد بر این منطقه نفت‌خیز است. به همیل دلیل بود که دولت ریگان از عراق در جنگ با ایران حمایت کرد و نگذاشت ایران به قدرت مسلط منطقه تبدیل شود.

اسرائیل همانند آمریکا نگران هسته‌ای شدن ایران است. اما اسرائیل تنها همسایه نگران ایران نیست. کشورهای عربی منطقه خلیج فارس هم در هراسند که مبادا ایران هسته‌ای به آنها زور بگوید و تجاوز کند و تجربه تلخ حمله صدام به کویت را تکرار کند. اعراب از نظر قومی، زبانی و مذهبی با ایران مشکل دارند. ایرانیان عرب نیستند و مذهب آنها شیعه است و حکومت آن مذهبی است. حاکمیت شیعیان در عراق و قدرت حزب‌الله در لبنان برای ایران فرصت هستند اما تهدیدی برای همسایگان سنی و عرب به حساب می‌آیند.

حتی اگر اسرائیل وجود نداشت، ایران یک دغدغه جدی برای آمریکا و متحدان آمریکا در منطقه نفت‌خیز خاورمیانه بود. اما در پانزده سال گذشته اسرائیل و لابی آن در واشنگتن موجب شده است که آمریکا یک سیاست غیرعقلانی در قبال ایران دنبال کند. اینکه اطراف ایران پایگاه‌های نظامی ایجاد کند و همواره گزینه نظامی را روی میز نگه دارد و تهدید کند که مراکز نظامی و هسته‌ای ایران را بمباران می‌کند. در دوران ریاست جمهوری بیل کلینتون و پرزیدنت خاتمی علی‌رغم سیاستهای تعاملی ایران، لابی اسرائیل و اسرائیل تمام لاش خود را صرف این کردند که مانع بهبود روابط دو کشور شوند و همچنان تقابل و دشمنی بر روابط آنها حاکم گردد. ایران در قضیه یازده سپتامبر همکاری

لازم را با آمریکا در سرکوب القاعده داشت و با حمله آمریکا به عراق و سقوط رژیم صدام، نفوذ ایران بر حکومت عراق عمیق تر شد. در سال ۲۰۰۶ مطالعات راهبردی آمریکا در عراق به این نتیجه رسید که برای امنیت عراق ضروری است که با ایران از در تعامل و مذاکره وارد شد. اگر لابی اسرائیل نبود الان مذاکرات جدی آمریکا و ایران برای نیل به منافعشان در جریان بود.

سیاستهای اشتباه آمریکا و اسرائیل باعث شده که نفوذ ایران در کشورهای عربی گسترش یابد. از طرفی، اسرائیل با تشدید سرکوب مردم فلسطین به املاک آنها دست‌درازی می‌کند؛ و از طرف دیگر، لابی اسرائیل نیز کاری کرده است که آمریکا با حمایت‌های بی‌قید و شرط از تجاوزات اسرائیل، در چشم مسلمانان تبدیل به دشمن شماره یک مسلمانان شود. همین زمینه نفوذ ایران در کشورهای عربی را فراهم کرده است. تهدیدات مکرر اسرائیل مبنی بر حملات هوایی به ایران، موجب شده است که آمریکا نتواند راهبردی جامع در مقابل ایران دنبال کند. در حالی که حتی در صورت هسته‌ای شدن ایران، مهار این کشور چندان سخت نخواهد بود. آمریکا توانست شوروی هسته‌ای را مهار و متلاشی کند، ایران به مراتب کوچک‌تر و آسیب‌پذیرتر است. جمهوری اسلامی ایران تاکنون هرگز به آمریکا یا اسرائیل حمله نکرده است و یک سرباز آمریکایی یا اسرائیلی را نکشته است. وقتی که ایران عاقلانه به دنبال منافع و نرمال‌سازی روابط خود با آمریکاست، چرا اسرائیل و لابی اسرائیل مانع می‌شوند؟ ایران همانند آمریکا و اسرائیل بدنبال قابلیت بازدارندگی هسته‌ای است.

هر چقدر تهدید پایگاههای نظامی اطراف ایران بیشتر شود و هر قدر تهاجم نظامی آمریکا و اسرائیل علیه ایران بیشتر شود، قاعدتاً ایرانی‌ها نیز در عزم خود بر هسته‌ای شدن راسخ‌تر می‌شوند. بگفته ری تکیه، عزم ایران بر هسته‌ای شدن از ایدئولوژی غیرعقلانی آنها منشا نمی‌گیرد بلکه محاسبات عقلانی برای بازدارندگی آنها را به این وادی کشانده است. حتی اگر آمریکا و اسرائیل تمام تاسیسات هسته‌ای ایران را بمباران و نابود کنند، این کشور از مقصود خود دست نخواهد کشید و تاسیسات هسته‌ای مخفی جدید را در مناطقی امن‌تر تاسیس خواهد کرد. وقتی که اسرائیل دارای بمبهای هسته‌ای فراوان و بدون نظارت بین‌المللی است و هر روز ایران را تهدید می‌کند، هر کشور دیگری بجای ایران

بود همین مسیر را در پیش می‌گرفت. تلاش اسرائیل و لابی اسرائیل در ممانعت برای هرگونه توافق بین ایران و آمریکا موجب تداوم دشمنی بین این دو کشور شده است.

نتیجه‌گیری

[بخش نتیجه‌گیری کتاب به چند دلیل خلاصه نشده: اولاً با توجه به جامعیت و اهمیت این بخش؛ ثانیاً نویسندگان مطالب نظری جدیدی در زمینه راهبرد موازنه از راه دور مطرح کرده‌اند که در متن کتاب طرح نشده، ثالثاً راههای مهار لابی اسرائیل نیز در بخش نتیجه‌گیری بحث شده است. مترجم] در بخش نخست کتاب بحث کردیم که نه ملاحظات اخلاقی و نه استدلالهای راهبردی قادر به توجیه حمایت‌های بی‌قید و شرط آمریکا از اسرائیل نیست. بلکه نفوذ گسترده لابی اسرائیل در سیاست خارجی آمریکا دلیل اصلی این حمایت‌های گسترده می‌باشد. همانند سایر گروه‌های منفعت‌جو، که برای منافع خود لابی می‌کنند، لابی اسرائیل نیز می‌کوشد که سیاست خارجی آمریکا را در جهت حمایت از اسرائیل هدایت کند و منتقدان را منزوی و ساکت کند و به حاشیه براند. این لابی توانسته است به طرز شگفت‌انگیزی به اهداف خود برسد و کمک‌های اقتصادی، سیاسی و نظامی حیرت‌آوری برای اسرائیل جلب کند بلکه سیاست خارجی آمریکا در خاورمیانه را تحت تسلط و کنترل خود درآورد.

در بخش دوم کتاب بحث کردیم که فعالیت‌های لابی اسرائیل در جهت منافع آمریکا نبوده است و حتی در نهایت به اسرائیل نیز آسیب زده است. زیرا حمایت‌های بی‌قید و شرط آمریکا از اسرائیل و حضور و مداخلات نظامی گسترده آمریکا در حمایت از اسرائیل، موجب گسترش آمریکاستیزی در دنیای عرب و جهان اسلام شده است و وجهه آمریکا در کل جهان را خدشه‌دار کرده است. این لابی موجب شده است که آمریکا نتواند سیاست مستقل و عاقلانه برای حل منازعه فلسطین و اسرائیل دنبال کند و با جانبداری از اسرائیل موجب تداوم این جدال بین‌المللی شده است و منافع آمریکا را به خطر انداخته است.

حمایتهای بی‌قید و شرط از اسرائیل و مداخلات و حضور نظامی آمریکا زمینه را برای جذب نیرو توسط تروریستهای مسلمان فراهم کرده است و بازار افراط‌گرایی و آمریکاستیزی را رونق بخشیده است. چشم‌پوشی آمریکا از تاسیسات هسته‌ای اسرائیل و سوء استفاده از حقوق بشر و تجاوزات اسرائیل به حقوق فلسطینی‌ها موجب شده است که مردم منطقه ادعاهای آمریکا در زمینه دموکراسی، آزادی و ارزشهای انسانی را ریاکاری و دروغ بدانند؛ و سیاستهای آمریکا برای انجام اصلاحات در کشورهای منطقه به نتیجه نرسد. لابی اسرائیل موجب بن‌بست در سیاست خارجی آمریکا در خاورمیانه شده است.

لابی اسرائیل نقش اساسی در ورود آمریکا به جنگ خسارتبار عراق، دخالتها سوریه و تقابل غیر عاقلانه با ایران داشته است. حزب‌الله لبنان وقتی به وجود آمد که آمریکا حمله گستاخانه اسرائیل به لبنان را تایید کرد. همین سیاست گستاخانه اسرائیل و حمایت چشم‌پسته آمریکا موجب اتحاد سوریه و ایران شد و وجهه آمریکا در جهان را لکه‌دار کرد. لابی اسرائیل مقصر تمام خرابکاری‌های آمریکا در خاورمیانه نیست اما در تمام این اشتباهات و ظلمها نقشی اساسی داشته است و به منافع طولانی مدت آمریکا آسیب جدی زده است.

لابی اسرائیل به منافع اسرائیل هم آسیب زده است

فعالیت‌های لابی اسرائیل نهایتاً به ضرر اسرائیل نیز تمام شده است. شاهکار لابی اسرائیل در جلب حمایت‌های بی‌قید و شرط آمریکا موجب شده است که اسرائیل بجای زندگی مسالمت‌آمیز و برقراری روابط دوستانه با همسایگان و الگو شدن برای بقیه کشورها، تبدیل به رژیم اشغالگر، استعمارگر و نفرت‌انگیز شود و در مسائل داخلی تمام کشورهای منطقه دخالت کند. لابی اسرائیل این فرصت را از آمریکا گرفته است که رژیم اسرائیل را سر جای خود بنشانند و مانع سیاست‌های تجاوزگرانه و اشغالگرانه اسرائیل شود.

حمایتهای کورکورانه آمریکا از اسرائیل موجب شده است که اسرائیل به راحتی توافقیهای صلح‌آمیز با فلسطینی‌ها را زیر پا بگذارد. در نتیجه، نیروهای معتدل و صلح‌طلب فلسطینی تضعیف گردیدند و به حاشیه رانده شدند و

تندروها و ستیزه‌جویانی همچون حماس و جهاد اسلامی به قدرت رسیدند تا خواب را در چشم مردم اسرائیل پریشان کنند. اگر تجاوزات اسرائیل به حقوق مشروع فلسطینی‌ها و زیر پا گذاشتن توافقات نبود، امروز حماس وجود نداشت و اگر بود محبوبیت و طرفداری نداشت. اگر تجاوز اسرائیل به لبنان نبود، امروز حزب‌الله وجود نداشت و اگر بود در قد و قواره امروزی نبود. فعالیت لابی اسرائیل در نهایت موجب ناامن‌تر شدن اسرائیل گردیده است و محیط اطراف اسرائیل را ناامن‌تر ساخته است تا آنجا که امروز فلسطینی‌ها دیگر از صلح با اسرائیل نومید شده‌اند و هیچکدام از سیاستمداران مطرح فلسطینی از صلح و مذاکره با اسرائیل دم نمی‌زنند.

لابی اسرائیل نقش اساسی را در حمله آمریکا به عراق داشت و ناخواسته موجب بسط نفوذ ایران در منطقه شده است. لابی اسرائیل روابط آمریکا و سوریه را خصمانه کرده و موجب شده که سوریه با ایران و حزب‌الله لبنان متحد شود. لابی اسرائیل مانع روابط عاقلانه آمریکا با ایران و ایجاد توافق با این کشور شده است و موجب شده که تندروها و افراطیون در ایران به قدرت برسند که بدنبال محو اسرائیل از صحنه روزگار هستند. لابی ایپک و لابی مسیحیان متحد برای اسرائیل و سایر تشکلهای حامی اسرائیل هنوز نمی‌دانند که ناخواسته بیشترین خسارت را به همان کشوری وارد کرده‌اند که گمان می‌کنند در حال حفاظت از آن هستند.

دغدغه اسرائیل دغدغه آمریکا نیست

چه باید کرد تا این روند معکوس شود و خسارتها جبران شود؟ قطعاً باید راهبرد متفاوتی در پیش گرفته شود. اما مگر لابی اسرائیل اجازه می‌دهد؟! راهبرد جدید باید ابتدا قدرت این لابی را هدف قرار دهد و بجای توهومات برساخته تبلیغات این لابی، بر منافع آمریکا متمرکز شود خردمندانه اهداف اساسی آمریکا را سرلوحه خود قرار دهد: این اقدامات اساسی را می‌توان به چهار بخش تقسیم کرد: ۱- شناسایی منافع واقعی و طولانی‌مدت آمریکا در خاورمیانه ۲- مشخص کردن راههای حفاظت از این منافع ۳- پایان دادن به جدال اسرائیل

- فلسطین از طریق راه حل دو کشوری ۴- تغییر ساختار لابی اسرائیل از تخریبگری به سازندگی

منافع آمریکا در خاورمیانه کدامند؟

در طول تاریخ، اولویت اساسی آمریکا امنیت و رفاه مردم این کشور بوده است. آمریکا از بدو تاسیس، در قالب دکترین مونروئه، امنیت نیمکره غربی را اولویت خود دانسته است. با گسترش قدرت و نفوذ آمریکا، سه منطقه مهم دیگر نیز به این قلمرو افزوده شده است: اروپا، شرق آسیا و خلیج فارس. این سه منطقه قاعدتاً مهم هستند چون یا محل زندگی قدرتهای بزرگ و یا محل وجود منابع انرژی دنیا هستند و هرکس آنها را کنترل کند، در موازنه جهانی قدرت، نقش اساسی خواهد داشت.

منافع آمریکا در خاورمیانه را می توان به سه دسته تقسیم کرد:

۱. دسترسی به انرژی نفت و گاز این منطقه است. لازم نیست آمریکا مستقیماً کنترل این منطقه را بدست گیرد، کافی است مانع تسلط قدرت یا ابرقدرتی دیگر بر این منطقه شود و روابط خوب و مطمئنی با دولتها و مردم این منطقه برقرار کند.
۲. اینکه آمریکا مانع دستیابی کشورهای منطقه به سلاحهای کشتار جمعی، هسته‌ای و شیمیایی شود.
۳. مقابله با تروریسم ضد آمریکایی در این منطقه

آمریکا باید اصلاحات سیاسی در این منطقه را تشویق و تقویت کند، اما هرگز نباید به بهانه دموکراتیک کردن کشورها، با زور اسلحه و مداخله نظامی، منافع سه‌گانه آمریکا را به خطر اندازد. آمریکا باید از موجودیت اسرائیل حمایت کند اما نباید منافع خود را برای اسرائیل قربانی کند. امنیت اسرائیل اولویت راهبردی آمریکا نیست و نباید اهداف راهبردی خود را فدای بلندپروازی‌های اسرائیل در اشغال و تجاوز به کشورهای منطقه کند. اگر موجودیت اسرائیل به خطر افتد، آمریکا باید کمک کند به این دلیل که کاری اخلاقی و انسانی است، اما نه به این دلیل که امنیت اسرائیل برای آمریکا حیاتی است.

اسرائیل امروز قدرتمندترین و مجهزترین کشور منطقه است و قدرت بازدارندگی و توان هسته‌ای آن از تمامی کشورهای منطقه بیشتر است. احتمال مغلوب شدن و نابودی اسرائیل بسیار اندک است. اما اگر آمریکا عاقلانه عمل کند، حتی با نابودی اسرائیل، هیچکدام از اهداف و منافع سه‌گانه اقتصادی، سیاسی و نظامی آمریکا به خطر نخواهد افتاد. اما اگر صادرات نفت خاورمیانه به شدت کاهش یابد، آمریکا خسارت عظیمی خواهد دید. یا اگر کشورهای منطقه به سلاحهای کشتار جمعی و هسته‌ای دست یابند امنیت آمریکا به خطر خواهد افتاد. بخصوص اگر گروههای تروریستی ضد آمریکایی قدرت یابند و به سلاحهای کشتار جمعی دست یابند دنیا را برای آمریکا جهنم خواهند کرد و در آن صورت اسرائیل که خود منشاء این دشمنی است، هیچ کمکی به آمریکا نخواهد کرد.

راهبرد موازنه از راه دور

آمریکا پس از حملات یازده سپتامبر سیاست تغییر رژیمها و مداخله مستقیم نظامی در خاورمیانه را در پیش گرفته است. لکن این حضور نظامی، منافع آمریکا را بیش از گذشته به خطر انداخته و باعث گسترش تروریسم شده است. آمریکا فقط وقتی باید مداخله نظامی کند که دولتهای بومی از مواجهه با تهدیدات ناتوان باشند؛ حتی در آن صورت آمریکا حداکثر با توسل به نیروی دریایی و هوایی خود برای اثبات تعهد و واکنش سریع به تهدیدات اقدام کند. راهبرد موازنه از راه دور، اختراع جدیدی نیست. در دوران جنگ سرد و تقابل با خطر کمونیسم، موازنه از راه دور راهبرد سنتی کلان آمریکا در خاورمیانه و سایر قسمت‌های جهان بوده است.

در دوران جنگ سرد، آمریکا هرگز نکوشید که با حضور نظامی مستقیم خود از خاورمیانه و اروپا محافظت کند و یا به بهانه دموکراسی به دنبال مداخله نظامی و تغییر حکومتها نرفت. آمریکا خردمندانه از عراق در جنگ با ایران حمایت کرد تا ایران انقلابی را مهار کند و مانع تسلط یک قدرت منطقه‌ای بر منابع انرژی خلیج فارس شود. اما وقتی که عراق به کویت حمله کرد و بیم آن می‌رفت که موازنه قدرت بر هم خورد و این بار عراق بر منطقه تسلط یابد، آمریکا در قالب نیروهای چند ملیتی ارتش بزرگی برای آزادسازی کویت فراهم کرد؛

اما پس از عقب راندن عراق، بدنبال تغییر رژیم و دموکراسی‌سازی در عراق نرفت و بر منافع اصلی خود در امنیت جریان نفت و حفظ موازنه قدرت در منطقه متمرکز ماند.

راهبرد موازنه از راه دور به سه دلیل منافع آمریکا را تامین می‌کند:

الف) این راهبرد گرچه حضور نظامی آمریکا در جنگهای خونین را از بین نمی‌برد اما به شدت کاهش می‌دهد و مانع ائتلاف منابع آمریکا می‌شود. آمریکا فقط وقتی مداخله نظامی می‌کند که لازم باشد و این مداخله کوتاه و سریع باشد.

ب) راهبرد موازنه از راه دور خطر تروریسم را کاهش می‌دهد و نیروهای آمریکایی را تبدیل به اهداف در دسترس تروریستها نمی‌گرداند. اگر یک درس از مداخله عراق گرفته باشیم، این است که حضور نظامی در یک کشور باعث تحریک احساسات ملی‌گرایانه می‌شود تا مردم با آمریکا به عنوان یک دشمن خارجی اشغالگر بجنگند و آرمانهای ملی خود را در قالب تروریسم نشان دهند. و سربازان آمریکایی تبدیل به طعمه برای انتقام می‌شوند.

ج) برخلاف سیاست حمله پیش‌دستانه مداخله نظامی، راهبرد موازنه از راه دور انگیزه کشورهای هم‌چون ایران و سوریه را برای دفع حمله آمریکا با توسل به سلاحهای کشتار جمعی را کاهش می‌دهد. وقتی نیروهای نظامی آمریکا چهار طرف ایران حضور دارند و رئیس‌جمهور آمریکا مکرراً تهدید می‌کند و می‌گوید گزینه نظامی بر روی میز است، ایران عاقلانه بدنبال بازدارندگی هسته‌ای می‌رود تا از مداخله نظامی آمریکا جلوگیری کند. لکن اگر آمریکا [اسرائیل] دغدغه‌های امنیتی مشروع ایران را درک کنند و این کشور را تحریک نکنند، انگیزه ایران دستیابی به سلاح هسته‌ای کاهش می‌یابد. در نتیجه هزینه‌های هنگفت هسته‌ای شدن مثل انزوای سیاسی و تحریمهای اقتصادی مانع آن می‌شود که این کشور بدنبال آن باشد.

راهبرد موازنه از دور موجب می‌شود آمریکا تهدید مستقیم نظامی کمتری متوجه کشورهای مثل ایران و سوریه کند. اما گنجاندن این کشورها در محور شرارت توسط جرج بوش، فقط باعث اتحاد آنها می‌شود. راهبرد موازنه از

راه دور با سیاست قدیمی تفرقه بینداز و حکومت کن، مانع تهدید منافع آمریکا توسط یک قدرت یا ائتلاف چند قدرت منطقه می‌شود. این راهبرد برعکس سیاستهای بی‌حاصل دولت کنونی آمریکاست. مطابق راهبرد موازنه از دور، آمریکا باید هرچه زودتر از عراق و افغانستان عقب‌نشینی کند و دست از تلاش برای سقوط دولت بشار اسد بردارد و اسرائیل را تحت فشار قرار دهد که بلندی‌های جولان را به سوریه پس دهد تا این کشور به سایر کشورهای عربی بپیوندد و حزب‌الله لبنان تنها و بدون پشتوانه بماند و توان ایران برای کمک به حزب‌الله کاهش یابد. آمریکا باید با تمرکز بر اولویتهای خود و منافع مشترکی که با دولت اسد در سوریه دارد در جنگ با تروریسم کنار سوریه بماند و القاعده و گروههای تروریستی دیگر را سرکوب کند و سوریه را در این جنگ تنها نگذارد.

مطابق راهبرد موازنه از دور، آمریکا باید دست از سیاست جنگ پیشدستانه دولت بوش و تهدید به حمله نظامی علیه ایران بردارد؛ زیرا این سیاست، ایران را به سمت هسته‌ای شدن می‌کشاند. حضور نظامی آمریکا موجب تحریک احساسات ملی‌گرایانه ایرانیان می‌شود و تندروهای آمریکاستیز در در تهران را به قدرت می‌رساند و طیف میانه‌رو و اهل تعامل و توافق را به حاشیه می‌راند و تضعیف می‌کند. راهبرد موازنه از راه دور مشکلات آمریکا با ایران را رفع نمی‌کند اما برای آمریکا بسی بهتر از سیاست مداخله نظامی مورد حمایت لابی اسرائیل است. تجربه نشان می‌دهد که استراتژی مداخله نظامی سیاستی شکست‌خورده است و در نهایت به زیان آمریکا و اسرائیل تمام می‌شود.

اسرائیل در راهبرد موازنه از راه دور

امروز شصت سال از تاسیس اسرائیل می‌گذرد. موجودیت اسرائیل توسط تقریباً تمام کشورهای جهان به رسمیت شناخته شده است. علی‌رغم فساد حاکم بر دولت اسرائیل، اقتصاد این کشور به سرعت در حال رشد است و مردم اسرائیل ثروتمندتر از مردم آمریکا، انگلستان و بسیاری از کشورهای پیشرفته هستند. وقت آن رسیده است که آمریکا با اسرائیل همانند یک کشور معمولی رفتار کند. همانند کودکی که از شیر مادر گرفته می‌شود، اسرائیل باید

به تدریج از کمکها و حمایت‌های خاص اقتصادی و نظامی محروم شود تا روی پای خود بایستد. اسرائیل امروز کشوری پیشرفته است و اگر حمایت‌های خاص آمریکا از آن گرفته شود بدنبال صلح با همسایگان خواهد رفت و دست از تجاوز و تحریک آنها برخواهد داشت. اسرائیل یک کشور است همانند مکزیک، تایلند و فرانسه. البته آمریکا وظیفه دارد هرگاه موجودیت هر کدام از این کشورها به خطر افتد، مداخله کند. اسرائیل تافته جدا بافته نیست.

اینکه می‌گوییم اسرائیل یک کشور معمولی مثل سایر کشورهاست، بدین معنی است که منافع آمریکا و اسرائیل یکی نیست. اسرائیل آزاد و مختار است هر چه می‌خواهد بکند. اما وظیفه آمریکا این نیست که همواره بدون قید و شرط کنار اسرائیل بماند و توان کارهای اسرائیل را بپردازد. اسرائیل باید این را بداند که آمریکا بخاطر منافع خود، در مواردی با اسرائیل مخالفت خواهد کرد و فرقی بین اسرائیل و سایر کشورها وجود ندارد.

مطابق راهبرد موازنه از راه دور، با تکیه بر منافع مشترک، آمریکا روابط نزدیک خانوادگی، تجاری، فرهنگی، اقتصادی و سیاسی با اسرائیل را ادامه خواهد داد. فروش تجهیزات نظامی به اسرائیل همچنان ادامه می‌یابد و روابط اطلاعاتی، نظامی و استراتژیک حفظ خواهد شد و در مواجهه با تهدیدات مشترک همانند تروریسم، همکاری خواهند کرد. اما دلیلی وجود ندارد که درآمدهای مالیاتی مردم آمریکا مصروف ماجراجویی‌های اسرائیل و به زبان منافع ملی آمریکا شود. دلیلی برای حمایت‌های بی‌قید و شرط آمریکا از اسرائیل وجود ندارد.

منافع آمریکا در پایان دادن به دعوای دیرینه اسرائیل و فلسطین است و باید تمام تلاش خود را بکار گیرد تا این جدال به سرانجام برسد. گروه راهبردی تحقیق و تفحص دولت آمریکا با حمایت هر دو حزب جمهوری خواه و دموکرات، برای یافتن راه‌چاره تروریسم و بحران‌های خاورمیانه از جمله عراق و افغانستان، به این نتیجه رسید که ضروری است که یک صلح جامع عربی-اسرائیلی با در بر گرفتن تمام طرفها به نتیجه برسد. ظاهراً این تحقیق و تفحص، رئیس‌جمهور جرج بوش را متوجه ریشه مشکلات آمریکا در خاورمیانه ساخت. برای اولین بار

یک رئیس‌جمهور آمریکا آشکارا تعهد خود را به راه‌حل دو دولتی اعلام کرد. لکن رؤسای جمهوری آمریکا هرگز تمام اهرمها و امکانات خود را برای تحقق چنان صلحی بکار نگرفته‌اند و در مقابل سیاستهای تجاوزگرانه اسرائیل، فراتر از مرزهای ۱۹۶۷ نایستاده‌اند. سیاست اشغالگری اسرائیل و الحاق سرزمین‌های جدید به بهانه حائل و یا دیوار امنیتی همواره به زیان آمریکا و حتی اسرائیل تمام شده است.

آمریکا باید آشکارا و بطور قاطع اعلام کند که اسرائیل باید از تمام سرزمین‌های اشغال شده پس از سال ۱۹۶۷ به خاطر صلح جامع عقب‌نشینی کند. اسرائیل و فلسطین باید به توافقی برای حقوق آوارگان فلسطینی بعد از سال ۱۹۴۸ به نتیجه برسند. برخی اسرائیلی‌ها و آمریکائی‌ها با چنان صلحی مخالفند و مدعی هستند که اسرائیل امروز بیش از گذشته در معرض خطر است؛ چون گروههایی همانند حماس و حزب‌الله با حمایت ایران و سوریه آشکارا متعهد به نابودی اسرائیل هستند و خطرات مرگباری در انتظار اسرائیل نشسته است. دو پاسخ روشن به این بحث وجود دارد: اولاً مخالفان صلح درباره خطر نابودی اسرائیل اغراق می‌کنند. سوریه آشکارا اعلام کرده است اگر اسرائیل از بلندی‌های جولان عقب‌نشینی کند، با این کشور صلح خواهد کرد و دست از حمایت حزب‌الله و حماس خواهد کشید.

ثانیاً با پایان اشغالگری اسرائیل و تشکیل کشور فلسطین، ایران از بهانه و ابزار نفوذ دفاع از حقوق مردم فلسطین خلع سلاح می‌شود؛ و گروههای حماس و جهاد اسلامی نیز بجای آنکه در جایگاه قهرمان بایستند، تبدیل به مزاحمانی برای پیشرفت و امنیت فلسطین می‌شوند؛ مزاحمانی که تاریخ مصرف آنها تمام شده و باید به زباله‌دان تاریخ بروند یا همانند سایر گروههای سیاسی دست از تهدید موجودیت اسرائیل بردارند.

اسرائیل مختار است صلح با فلسطین را بپذیرد یا نپذیرد. اما منافع آمریکا نباید قربانی بلندپروازهای اسرائیل شود. لابی اسرائیل نباید آمریکا را بدنام و منفور کند و با سیاستهای خود آمریکاستیزی در جهان را تغذیه کند و منافع آمریکا را تبدیل به اهداف گروههای تروریستی گرداند و آمریکا را به

مداخلات نظامی پرهزینه در خاورمیانه بکشاند و موجبات محبوبیت گروه‌های تروریستی و جذب نیرو توسط آنها را فراهم کند و آمریکاستیزان را تبدیل به قهرمانان آزادیخواه ملی گرداند.

اقدام قاطع آمریکا برای وادار ساختن اسرائیل به صلح، اصلاً غیرمنطقی و افراطی نیست و پیشینه تاریخی درخشانی دارد. آمریکا بر بریتانیا و فرانسه فشار آورد تا از مستعمرات فراوان خود عقب‌نشینی کنند. آمریکا در ابتدای جنگ سرد انگلستان، فرانسه و اسرائیل را مجبور ساخت که از کانال سوئز عقب‌نشینی کنند. لابی اسرائیل وانمود می‌کند که افکار عمومی آمریکا از چنان سیاستی در قبال اسرائیل حمایت نمی‌کند. لکن نظرسنجی‌ها نشان می‌دهد که افکار عمومی آمریکاییان از رئیس‌جمهوری حمایت می‌کند که نسبت به اسرائیل سخت‌گیری بیشتری داشته باشد و مذاکرات صلح را به نتیجه برساند، نه آنکه تسلیم بلندپروازی‌های اسرائیل شود و منابع و اعتبار آمریکا را قربانی دعوی اسرائیل و فلسطین کند. امروز افکار عمومی آمریکا حامی رئیس‌جمهوری است که خط مشی مستقل از لابی اسرائیل داشته باشد و در مذاکرات صلح، مثل جیمی کارتر و جرج بوش پدر، قاطع و تاثیرگذار باشد.

حامیان آمریکایی اسرائیل بالاخره روزگاری می‌فهمند که انکار حقوق سیاسی مشروع فلسطینیان موجب امنیت اسرائیل نخواهد شد. و آنها که بانی حمایت‌های بی‌قیدوشرط آمریکا از اسرائیل شده‌اند، ناخواسته باعث و بانی رونق افراط‌گرایی و ترویج خشونت دو طرف این دعوا شده‌اند و مشکلات آمریکا در خاورمیانه را بیشتر و عمیق‌تر ساخته‌اند. این سیاست کهنه و شکست‌خورده باید به زباله‌دان تاریخ سپرده شود و آمریکا باید راهبردی متفاوت و خردمندانه در پیش گیرد.

اگر آمریکا دست از سیاست‌های غیرمسئولانه خود بردارد، مشکلات خاورمیانه حل نخواهد شد، زیرا آبادانی و پیشرفت این منطقه در گرو اراده و شعور مردم این منطقه و نقش‌آفرینی سایر بازیگران است. نباید انتظار داشته باشیم آمریکا می‌تواند همه مشکلات را حل کند. لکن برقراری روابط نرمال آمریکا با اسرائیل، مانع بحران آفرینی و ائتلاف سرمایه‌های این کشورها و آمریکا

خواهد شد، و جایگاه و تصویر آمریکا در خاورمیانه را اصلاح خواهد کرد و تشویقی برای اصلاحاتی است که کشورهای این منطقه سخت بدان نیازمندند.

با لابی اسرائیل چه کنیم؟

از نظر تئوری، چهار راه کلی وجود دارد که نقش مخرب لابی اسرائیل را تخفیف دهیم:

۱- منابع ثروت، قدرت و رسانه را از این لابی بگیریم و راه‌های نفوذ در سیاست را مسدود کنیم تا تضعیف شود.

۲- با راه‌اندازی لابی‌ها و تقویت گروه‌های دیگر مثل لابی فلسطین و اعراب با این لابی رقابت کنیم و نگذاریم بر سیاست خارجی آمریکا در خاورمیانه مسلط شود و نفوذ لابی اسرائیل را خنثی کنیم.

۳- با استفاده از ظرفیت دانشگاه‌ها و رسانه‌ها کاری کنیم که افسانه‌ها و روایت‌های غلط این لابی درباره مظلومیت اسرائیل و یکی بودن منافع آمریکا و اسرائیل، اصلاح شود.

۴- لابی اسرائیل خود به اصلاح خویش پردازد و سیاست‌های مخرب خود را تغییر دهد و نقشی سازنده در سیاست آمریکا در خاورمیانه ایفا نماید.

حال این چهار راه‌حل کلی را بررسی می‌کنیم

۱- **تضعیف لابی اسرائیل:** اگر منابع مالی سخاوتمندانه حامیان این لابی کاهش یابد و توان آن برای کمپین اعانه‌کنندگان برای تسلط بر رسانه‌ها کاهش یابد، این لابی تضعیف خواهد شد. اما چنان چشم‌اندازی در آینده نزدیک دیده نمی‌شود. گرچه تعداد آمریکائی‌های طرفدار حمایت بی‌قید و شرط از اسرائیل در حال کاهش است اما هنوز شمار هواداران برای حمایت از لابی اسرائیل و حفظ قدرت این لابی کفایت می‌کند. قانوناً ممنوع کردن این کمک‌ها ممکن نیست. هر آمریکایی حق دارد که بخاطر اهداف و خواسته‌های خود، پول

خرج کند. بعلاوه چنان تلاشی با برچسب ضدیهودی ناکام خواهد ماند و مقابله خواهد شد.

یک راه برای کاهش نفوذ لابی‌ها، اصلاحات در قوانین حمایتی از آنهاست. شفافیت و علنی شدن کمکها در انتخابات، رای‌دهندگان را آگاه‌تر می‌گرداند و نقشی اساسی در تضعیف پیوند این لابی و افراد منتخب و پیروز خواهد داشت. در نتیجه منتخبان کمتر تحت نفوذ اسرائیل خواهند بود و می‌توانند با فراغ بال به اسرائیل فشار وارد کنند که منافع آمریکا را به حاشیه نراند. لکن از این راه حل نفوذ این لابی از بین نخواهد رفت. یهودیان و مسیحیان صهیونیست همچنان خواهند توانست بر مسئولان فشار وارد کنند و افکار عمومی را در جهت حمایت بی‌دریغ از اسرائیل سوق دهند.

متأسفانه چشم‌انداز اصلاحات در سیستم درآمد لابی‌ها در آمریکا تاریک است. افراد حاکم بر سیستم و کسانی که در مصدر امور قرار دارند، منافع گرانی در حفظ وضع موجود دارند. لابی اسرائیل و سایر لابی‌های قدرتمند دیگر در مقابل تلاش برای دگرگون کردن ساختار موجود و کاهش نفوذ خود مقاومت می‌کنند. قانع کردن آمریکائی‌ها به پاکسازی روند انتخابات از پولهای خصوصی دشوار است و توفیق در این مسیر چندان محتمل نیست.

۲- رقابت با لابی اسرائیل: ایجاد یک لابی قدرتمند رقیب و مخالف

لابی اسرائیل راه حل دیگری است که قابل تصور است. لکن گروههای مسلمان، عرب و فلسطینی سازمان‌دهندگان ضعیفی نسبت به سازمان‌دهندگان لابی اسرائیل هستند. بر خلاف تصور، لابی‌های نفتی هم نفوذ اندکی بر روی سیاست خارجی و تصمیمات امنیتی دارند. لابی‌های رقیب و مخالف لابی اسرائیل، از منابع حمایتی و سازماندهی ضعیفی نسبت به لابی اسرائیل برخوردارند. حتی اگر دامنه این گروهها گسترده‌تر باشد و ثروتمندتر هم باشند، فاقد تحرک و تمرکز لازم هستند. اما لابی اسرائیل سازماندهی لازم و اولویت مشخصی دارد و بطور هدفمند کاندیداهای متمایل به اسرائیل را شناسایی و حمایت می‌کند. حتی اگر آمریکایی‌های زیادی دریابند که حمایت‌های بی‌قید و شرط از اسرائیل به زیان منافع ملی آمریکا است، مقابله با اسرائیل اولویت آنها نیست. در بسیاری

موارد، اختلافات حزبی، قومی، گروهی و منفعتی بین آمریکائی‌ها مهمتر است و برای آنها اولویت بیشتری نسبت به مقابله با لابی اسرائیل دارد. در نتیجه چشم-انداز ایجاد یک لابی یا تیم قدرتمند رقیب با اهداف مشخص و مورد توافق دیده نمی‌شود. بعلاوه هرگونه تلاش برای مقابله با نفوذ لابی اسرائیل موجب برچسب ضد یهودی و واکنش و مقابله این لابی خواهد شد.

۳- ایجاد گفتمان باز و آزاد درباره اسرائیل: این راه حل خیلی

امیدوار کننده تر از دو راه قبلی است. مطابق این راهبرد، گفتمان آزاد برای اصلاح روایت‌های جعلی موجود درباره خاورمیانه و اسرائیل تشویق می‌شود و طرفداران اسرائیل را مجبور می‌سازد در فضای آزاد اکادمیک به منتقدان پاسخ دهند و خیلی چیزها برای مردم آمریکا روشن شود. آمریکایی‌ها باید تاریخچه واقعی اسرائیل را بفهمند و واقعیتها درباره تاسیس اسرائیل و اقدامات این رژیم را دریابند نه آنکه منفعلانه روایت تاریخی یکطرفه، جانبدارانه و غیر علمی لابی اسرائیل را بپذیرند. با ایجاد این گفتمان، مردم آمریکا با روایت‌های علمی و مستندات تاریخی واقعی ساکنان عرب فلسطین روبرو می‌شوند. مردم آمریکا درمی‌یابند که روز تاسیس اسرائیل در سال ۱۹۴۸ که یهودیان با افتخار روز استقلال می‌نامند از جانب فلسطینی‌ها روز نکبت نامیده می‌شود.

بیشتر آمریکایی‌ها تحت تاثیر گفتمان یک‌طرفه حاکم لابی اسرائیل، از جنایت‌های مرتکب شده علیه فلسطینی‌ها خبر ندارند و مقاومت مردم فلسطین را متعصبانه، نژادپرستانه، افراط‌گرایانه، جاهلانه و نفرت‌انگیز می‌دانند که تداعی جنایت‌های ضد یهود در اروپای قدیم است. لذا دلیل اعتراض فلسطینی‌ها را درک نمی‌کنند و از آنچه بر سرشان آمده خبر ندارند و وقتی بحث اعاده حقوق فلسطینی‌ها و بازگشت آوارگان به سرزمینشان مطرح می‌شود درک نمی‌کنند. آمریکائی‌ها دلیل توسل فلسطینی‌ها به عملیات‌های انتحاری را درک نمی‌کنند و با برچسب تروریسم و افراط‌گرایی از وجدان خود را راحت می‌کنند و سرکوب آنها را روا می‌شمارند.

شکایت مردم فلسطین مشروع است و صدای آنها باید به گوش مردم آمریکا برسد تا وجدان‌های خفته را بیدار کند. به عقیده ما اگر مردم آمریکا نگاهشان نسبت به اسرائیل تغییر کند، سیاست آمریکا در خاورمیانه تغییر

خواهد کرد و لابی شگفت‌انگیز اسرائیل به حاشیه رانده خواهد شد. پرچمدار این تحول، نخبگان دانشگاهی هستند که باید در مقابل لابی اسرائیل مقاومت کنند و نگذارند این مسئله مهم و حیاتی فراموش شود و تصویر دقیق‌تر و واقعی‌تری از گذشته اسرائیل ارائه دهند تا گذشته حجاب چشم امروز نشود. اگر می‌خواهیم منافع آمریکا قربانی سیاستهای افراط‌گرایانه اسرائیل نشود، به نفع آمریکاست که شهروندانش واقعیتها را بدانند. خبرنگاران و فعالان رسانه‌ای در ایام انتخابات سکوت نکنند.

در آغاز این کتاب گفتیم که تمام نامزدهای ریاست‌جمهوری سال ۲۰۰۸ با افتخار از تداوم حمایت‌های بی‌قیدوشرط از اسرائیل سخن می‌گویند. هیچکس از آنها نمی‌پرسد چرا؟ وقتی قرار است شما رئیس‌جمهور آمریکا شوید، چرا باید چنان موضع تند، یک‌طرفه و افراطی در دعوی فلسطین و اسرائیل داشته باشید و منافع آمریکا را فراموش کنید؟ و هیچ کس نمی‌گوید اگر تداوم کمک‌های آمریکا به اسرائیل مشروط به تداوم پروسه صلح شود به نفع آمریکا و اسرائیل خواهد بود. تاکتیک‌های ساکت کردن منتقدان سیاست‌های کنونی و خفه کردن صداهای مخالفان و حمایت‌های بی‌قیدوشرط از اسرائیل، همانند پنهان کردن آتشی است که ارزشهای دموکراتیک آمریکا را می‌سوزاند و آینده جایگاه آمریکا در جهان را تهدید می‌کند، آمریکا، خاورمیانه و اسرائیل را به پرتگاه سقوط می‌کشانند. امید آنکه این کتاب فتح بابی برای تبادل آزاد نظرات در این موضوع فوق‌العاده مهم باشد.

۴- لابی اسرائیل خود را اصلاح کند: قانع کردن بخش‌هایی از درون

لابی اسرائیل به دست برداشتن از سیاست‌های افراطی ایپک و سازمان صهیونیست‌های آمریکا، به نفع آمریکا، اسرائیل و ملت‌های خاورمیانه است. این به معنای تقویت نیروهای معتدلی است که هم‌اکنون در درون این لابی وجود دارند مثل تشکل میزگرد سیاست اسرائیل، یا انجمن آمریکائیان برای صلح حالا^{۲۱}، و یا ایجاد گروه‌های حامی اسرائیل دیگری که سیاستی متفاوت و دوراندیشانه‌تری دنبال می‌کنند.

این سناریو مستلزم آن است که این سازمان‌ها و رهبران آنها واقعاً بپذیرند که سیاست‌های لابی اسرائیل در سال‌های اخیر دنبال کرده است، به نفع

²¹ Americans for Peace Now

آمریکا نبوده است و در نهایت اسرائیل را نیز امن‌تر نکرده است و تداوم این مسیر، سرنوشت سیاهی برای اسرائیل رقم خواهد زد و آمریکا را در خاورمیانه گرفتار خواهد کرد و به نفع قدرتهای نوحاسته رقیب تمام خواهد شد. ظهور صداهای متفاوت از درون لابی اسرائیل موجب می‌شود که انتقاد از اسرائیل دیگر تابو نباشد و به چالش کشیدن اسرائیل و حمایت‌های بی‌قیدوشرط آمریکا از اسرائیل، ممکن شود و به نفع آمریکا و اسرائیل تمام شود.

به گفته پروفیسور رابی بن زیون گلد^{۲۲}، «یهودیان آمریکا بخشی از جامعه آمریکا هستند، کسانی که از اسرائیل انتقاد می‌کنند بدان دلیل است که اسرائیل بخشی از هویت ماست و انتقاد کردن از خود، بخش مهمی از هویت فرهنگی آمریکاست که آمریکا را به اینجا رسانده است.» محکوم کردن نئونازی-ها و انکارکنندگان هولوکاست اقدام ارزشمندی است. اما آنچه که اشخاص بزرگی همانند جیمی کارتر، ریچارد کوهن، تونی کوشنر و اتحادیه صهیونیست‌ها را نگران می‌کند، دغدغه متفاوتی است. امروز حمایت از اسرائیل، حمایت از یک کشور ضعیف و قربانیان هولوکاست محاصره شده میان دشمنان وحشی نیست. بلکه اسرائیل امروز یک کشوری مدرن، قدرتمند، ثروتمند و دارای قدرت نظامی برتر منطقه است که به همه زور می‌گوید و قوانین و هشدارهای بین‌المللی را نادیده می‌گیرد و هر روز سرزمین‌های جدیدی از فلسطینیان را به خاک خود ضمیمه می‌کند و حقوق سیاسی آنها را پایمال می‌کند و برای همسایگان مظلومی همانند لبنان، سوریه و عراق دردسر می‌آفریند.

اینکه تندروهای ایوانجلیکال صهیونیست‌مسیحی دست از اقدامات افراطی بردارند و خود را اصلاح کنند، بسیار نامحتمل است. زیرا مطابق باورهای آخرالزمانی مقدس و مذهبی آنها، خاورمیانه باید غرق در جنگ و خونریزی شود تا پیشگویی‌های مسیح در تحقق پیروزی حق بر باطل محقق شود. رئیس‌جمهور جرج بوش نیز آلوده به چنان باورهای ایدئولوژیک بود. بعید است رئیس‌جمهور آینده آمریکا به اندازه جرج بوش معتقد به چنان باورهای ایدئولوژیک آخرالزمانی باشد. یهودیان آمریکا نیز روزگاری خواهند فهمید که صهیونیست‌مسیحی‌ها متحدان خوبی نیستند و با ریا و فریب یهودیان را با آمال خود همراه می‌کنند. بخصوص آنگاه که یهودیان آمریکا به نقش منفی یهودیان در باورهای

²² Rabbi Ben-Zion Gold

آخرالزمانی صهیونیست مسیحیان پی ببرند، خود را از آغوش ایوانجلیکال‌ها جدا خواهند کرد. از طرف دیگر، ایوانجلیکال‌ها باید تشویق به تجدیدنظر درباره تراژدی انسانی اسرائیل علیه فلسطینی‌ها شوند و آن را با شعار عشق، نوع‌دوستی و برادری عیسی مسیح مقایسه کنند.

تجدید نظر در برنامه‌های لابی اسرائیل بعید است، اما اگر دقت کنیم صداهای متفاوتی از درون این لابی می‌توان شنید. و علائمی از فاصله گرفتن سازمانهای یهودی دیده می‌شود که اتفاقاً به باورهای یهودیان نزدیک‌تر است. همانند گروه گفتمان سیاست اسرائیل^{۲۳} و گروه آمریکائی‌ها برای صلح حالا^{۲۴}، که اخیراً بیشتر دیده می‌شوند و موثرتر هستند و آمریکا را به سمت راه حل دو کشوری سوق می‌دهند. برخی چهره‌های سرشناس یهودی نیز آشکارا در تلاش هستند که یک لابی منطقی‌تر از اپیک را جایگزین کنند. مشابه چنان تلاش‌هایی در سایر کشورها نیز در حال وقوع است. در داخل خاک اسرائیل یک گروه از یهودیان سازمان جدیدی به نام صدای مستقل یهودیان^{۲۵} را تاسیس کرده‌اند که سخت حامی قوانین حقوق بشری و مذاکرات صلح بین اسرائیل و فلسطین است. این تشکل هم ضدیهودی‌گری و هم ضدعرب‌گری را محکوم می‌کند. در استرالیا نیز یهودیان منتقد اسرائیل تشکیلاتی راه‌اندازی کرده‌اند به نام صدای یهودیان مستقل استرالیا^{۲۶}. در آلمان و اروپا هم صداهای متفاوتی به گوش می‌رسد: سال گذشته (۲۰۰۶) پنج محقق صلح در آلمان، رابطه مخصوص و حمایت‌های بی‌قیدوشرط - آلمان از اسرائیل را زیر سوال بردند که انعکاس وسیعی در محکومیت تجاوزهای مکرر اسرائیل به سرزمین فلسطینیان به دنبال داشت.

حرف آخر

اگر پس از جنگ جهانی دوم یهودیان آمریکا بخاطر اسرائیل سازمان-دهی نمی‌شدند و سیاستمداران برجسته آمریکایی را با خود همراه نمی‌کردند، احتمالاً اسرائیل هرگز تاسیس نمی‌شد. لکن اسرائیل و منافع آمریکا هرگز یکی

²³ Israel Public Forum

²⁴ Americans for Peace Now

²⁵ Independent Jewish Voice

²⁶ Independent Australian Jewish voice

نبوده‌اند. اسرائیل کنونی کاملاً در تعارض با منافع آمریکا و ارزش‌های آمریکایی در حرکت است. متأسفانه در سال‌های اخیر، لابی اسرائیل با نفوذ گسترده خود، مانع آن شده که آمریکا سیاستی منطقی و عاقلانه در خاورمیانه در پیش گیرد و آزادانه بر منافع ملی تمرکز کند. فعالیتهای این لابی هم برای آمریکا، هم برای اسرائیل و هم برای کشورهای خاورمیانه، مخرب بوده است.

امروز عوارض و هزینه‌های سیاستهای شکست‌خورده حمایت بی-قیدوشرط آمریکا از اسرائیل، به اندازه کافی آشکار است که ما را فکر تجدیدنظر درباره این سیاست انداخته است. آمریکا به پشتوانه ثروت و قدرت فراوان خود می‌تواند یک سیاست شکست‌خورده را مدتها ادامه دهد. اما اگر نتواند متوجه گرفتاری خود در باتلاق شود و خود را در خاورمیانه گرفتار کند، ماهیت آمریکایی و جایگاه ابرقدرتی خود را به خطر می‌اندازد.

امروز آمریکا نیازمند گفتگوی شفاف، سازنده و انتقادی درباره نفوذ لابی اسرائیل و بحث آزاد و دموکراتیک درباره منافع آمریکا در خاورمیانه است. از نظر اخلاقی، سربلندی اسرائیل یکی از این منافع است، اما تداوم اشغالگری و تجاوز اسرائیل به سرزمین و حقوق فلسطینی‌ها هرگز به نفع آمریکا نیست. گفتگوی آزاد و پوشش رسانه‌ای گسترده آن، بهترین راه برای فاش ساختن ابعاد فاجعه‌بار رابطه مخصوص آمریکا و اسرائیل است، و در نهایت منجر به حمایت مردم آمریکا از سیاست‌هایی متفاوت و تشویق و ترغیب سیاستمداران به اتخاذ تصمیمات عاقلانه و در خدمت منافع ملی آمریکا، نجات از رفتار کورکورانه ایدئولوژیک و به نفع صلح و ثبات در منطقه خاورمیانه از جمله اسرائیل خواهد شد.